

و ما بهر سبب بجای نوازه ایم پس بیخود در حال ایشان تا فرمودند و در ایشانند در خانه جامه نبود که لایق ایشان باشد و میخواستند
نمایند ایشان را که میخواستند ایشان بشکنند پس فرمودند که تا خوی آنجا عرض کرد الهی مسرور گردان قلبت بقا و قلبت در ایشان را که تا کجاست
ناتوانند و با او بود و حله سفید از آنها هستند پس بیخود مسرور گردیدند و فرمودند بایشان که ای کسید جو آن اهل هستند بکبر و با جامه ها که خیاط
کلاه خیاط نموده است سفید خامنه ای چو بخنین اینجامها را سفید نیک عرض کردند و بار سو الله اطفال عجمها الوان پوشیدند و اندک اینجامها
است پس اینجامها بر زبرافکنند عتقا منکر شد در امر ایشان که جبرئیل عرض کرد یا محمد شایخ و خوش حال باش که خلق ندانند ایشان را شاد خواهد کرد و هر
رنگی که خواسته باشد امر نماطنت و ابوی خاضر ساند چو حاضر نمود جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من اب منم برانجا و نوشتن آنها با
هر رنگی که خواهد بزنک خواهد شد پس رسول خدا حله اما حسن را در طشت گذاشت و جبرئیل اب برنج پس نصیب و بیک خور با با حسن
نمود و فرمودند که من حله خوراچه تک میخوای عرض کرد من رنگ سبز میخواهم پس حضرت دست باک خوراد در میان اب حله ما که بگفتیم
مید کردید رنگ سبز بسیار خوبی مانند برجد سبز بر آن حله را بردار و بگفت اما حسن داد و اینجا از او شد بعد حله اما حسن را در طشت
گذاشت و جبرئیل اب برنج پس حضرت متوجه اما حسن گردید و عمر اینجا در آنوقت به پنج سال رسید و فرمودند که در آنوقت خوراچه
بمخوی عرض کرد ای محمد بزکوار من حله خوراچه رنگ سبز میخواهم پس حضرت دست باک خوراد در میان اب حله ما که بگفتیم
شد حضرت اما حسن از او پوشیدند رسول خدا مسرور شد پس حضرت را خوشحال و فرح متوجه مادر کردید و جبرئیل جو اینجا از آنها مشاهده نمود
شرح نمود که در آنحضرت رسول فرمودند که در مثل این رنگی که در نزد من خوشحال شد تو که بهی که میخوری و میخوردی تو را بخدا سو میدم که هر
دینی من که سبکی بر تو چیست جبرئیل عرض کرد یا رسول خدا که کریم من بسیار کردی پس اینسانند رنگ را بر آن حسن بر مهر شهید خواهند
زهر سبز خواهد و همین را مانند کوسفند میخوهند و رنگ جسد از شدن هر یک اینجا از خوراچه رنگ خواهد پس حضرت شرح نمود
بگفتن با اینجهانها در منجبت از عتقا عروه از ام سلمه برتیب که گفتید که سو خدا را که میپوشید فرزندان خود حسین که جامه که بنوار جامه اهل
دنیا و او داخل میکرد بعضی از آنها اینجا ابوی بعضی من گفتم یا رسول الله چیست اینجا فرمودن حله هتد ایست که برود کار من بسو من فرستاد
از بر اینجهان بویان از برهانم با جبرئیل است و من اینجا با او میپوشم و زینت میدم اینجا را با اینجا هر یک تو که امری در زینت است و مزاور
دوست دارم و در کتاب منجبت در رنگی فاطمه بادید که بان بگفت رسول خدا آمدند حضرت فرمودند چیزی بودا بکر به در آورده است
کرد که حضرت اما حسن اینجا از حضرت که فرمودیم او را پس حضرت برخواست اشک از چشمهاش فر ریخت و روانه کردید در مجلس آنرا که
ناگاه از مجلس آنحضرت رسید گفت یا محمد چرا که میبکنی حضرت فرمودند و فرزند من ناپسندید و عرض کرد محرومیا که من او را در فلان بل
دید که خوبید بود پس اینجا با نظر روانه شد چون نزد بان ناسید دیدی که در دهان خود شمع سبز گرفتارست که بان با من بلیغ است اما
حسین چون اینجا بیخود را دید بگفت ایست که گفت است که علیک از نیک و زینت شهادت از برای اوست هات بحق بعد اینجا گفتید
اهل بی بی که برکت ایشان بیشتر باشد از اهل بیت زیرا که ملامت سب او که ولد من که شد بود پس من عالم را کشم در طلبک و نیافتم و الان به
برکت فرزند تو یافتم او را و در مکافات آنکه محافظت هم او را و با من بعد از اینجا و گفت یا رسول الله مرا سبیل برد و داخل دریا نمودند
سبب مویاید با بجزیره و افشند و نیافتم در آنجزیره راهی در آنجزیره تا اینکه ختم با دوز بد را برداشت و در اینموضع نماند نزدیک من پس
حضرت فرمود که از آنجزیره تا اینجا که از فرسخ است پس از آنجا اسرار اختیار نمود و گفت شهدان لا اله الا الله و اتکد سو الله صا
و در منجبت از سلمه فارسی و اینکرا است که در غنیمت فصل آنکور یکجوشه از آنکور بجهت بیخود خدا بگفتند و در آنحضرت من فرمودند
بود و فرزند من حسین را بیاور تا اینکه با من از آن انکور میگردیدند که بگفتیم بنام حضرت فاطمه نیافتم ایشان را در اینجا پس چنانکه در ایشان
ام کلثوم زخم نیافتم پس مراجعت نمودم بجد آنحضرت و کیفیت عرض کردم پس آنحضرت مضطرب گردید از جاست او ای گفت و او گدا و اقرب
عینا که که نشاند هلا ایشان را از برای و است بهشت پس جبرئیل از آنها فرود آمد عرض کرد یا محمد علی ما هذا الا ترعاج یعنی چیست این
اضطرار و بی فرمودند از من که فرزند من حسین است بدستی من متبرسم برایشان از کید جبرئیل عرض کرد یا محمد بلکه بر سر از کید فتنه برتیب
که کید مکر ایشان است از کید جبرئیل یا محمد که فرزند من حسین خواهد اندک باغ علی الدخاچ پس درها تویب حضرت و اشک
ها باغ و من در جد آنحضرت بود تا اینکه داخل این غنیمت دیدم که اندک بزکوار خوبیدند و یکی از ایشان است در کرد براد خود کرد و طرب
دید که در آنوقت طاهر و نجس گرفته است و با زنجار باد من زنجارها ایشان را چو نظر انما به بیخود افکار طارنجار از درین انداخت گفت السلام
علیک یا رسول الله من یار نیستم لکن ملکی هستم از ملائکه که رویتین از فکر خدا بگفتیم هر روز غافل شد پس برود کار من بر من نیست
صورتی با منخ نمود چنانچه میبینی و مرا از اسامی دور کرد بزینت و من سالها بیاید که میخواهم شکر میگویم و از او شکر انما که شکر
کردن برود کار من شاید خدا را شکر کند و بر کرد از آنجا که از خوب استی که او بر هر چه دارد است سلمان میگویند پس در آنوقت بیخود را خود
انوار شروع نمود و بوسید ایشان تا آنکه اندک بزکوار پیدا شد پس بخوشتند برود و بیخود نشند حضرت رسول فرمودند که کسید اید و فرزند من اینجا

فصل هفتم

بوده است از ملائکه که در میان که یکدیگر بر هم زدند از ذکر خدا غافلند است خداوند عالم او را منکر کرده است و من طلب شفاعت میکنم بگو
خدا باین شفاعت کند برای او پس جنبان از جان خود و صوفی که فرستد دور کند نماز کند گفتند با خدا یا بحق جدا جدا یا بحق مصطفی
و یک ماعلی بر نفسی مادر فاطمه زهرا که آنها را بصورت او بر کردان صغای گوید عاایشا نشانند بو که خبر نیل با کوهی از طنگه از آنها و در آنجا
و یکسان داد انعام را بر صاحبان و بر کشتار و بصورت او بود بعد از آنکه با خبر نیل و ملائکه که با او بودند و در آنجا نشاندند با شما کسی که من و خدا بود
جز این فرود آمد تقسیم مینمود و گفت یا رسول الله بدستی که این ملک بخر میباید بر ملائکه هفت اسماوی گوید از برای ایشان یکست صلوات
من آنکه هفتم که دستید که و سبط پیغمبر که حسن و حسین بود با شنید بجز من عقیقت نمودند و بعضی از کتب مسطور است که وقتی رسول خدا در
من در حجر خود فاطمه زهرا نشسته بودند و حضرت ام احسن را بر آراست خود و حضرت ام احسن بر آراستند بودند که تا که خبر نیل از شنید
انحضرت و در آن وقت بود خوشه از آنکه در کشته و عرض کرد یا محمد علی اعلان بر تو سلا میرسانم و مخصوصی که در آنجا بود اینجاست و اگر ام اسرین میباید بود که
قتل آنجا بود خوشه از آنکه در آنجا بود و فرزند خود حسن و حسین پس حضرت انوشیروان را از خبر نیل گرفت و گفت نمود در میان اند بر کوه و در تمام حضرت
ام احسن را پیشتر از آنکه حضرت ام احسن پس حضرت ام احسن نظر نمود پس پیغمبر خدا و عرض کرد یا اباقی الله بر تو باد سلام چند شعر حاضر شد
درد من ایام و میفرماید که بخوانم اینها را حضرت فرمود بخوان یا عبد الله پس حضرت ام احسن شروع نمود بخواندن اینها لیس بعد الهی
طایب الیک انت کبریا انت ذخرنا من صلی علیک بعد نیت از برای من بعد از خدا من طحای مگر بسو نونوئی کتر من نونوئی ذخیر من رتبا شد
که صلوات فرستاد بر تو بجز آنکه کبریا که در الامر الیک جعل العفو شظیر و ساهی بدت قرار میدهند بیشتر از برای برادر اکبر
و احیانا بانواست قرار بد این خوشه که گفت و گفتا و شکر من در دست نفاست کنا اولاد ذبک کنا نقاحک هر ما اولاد در خیر تو هشتم
و هر ما در سبب شما تو هشتم انما افضا عیناک فداوی قلیک و این است از نیت که بر خود داشت هیه بر وجهی تو پس مد او انما و چشم
خود را از کفالت الفرد منو للمجتب الاخر علیک اگر یک چشم خود آمد او انما و سر به کتی اینچنین دیگر را و گذارید مدار آنکه در سر نکستی
اینچنین همگی کند بر تو و راهی او عظیم خواهد شد لا تقودنی حقوقک لا تحرنی علیک عارت مکررا عفو خود و محروم بگردان بر این
بخود لا تقصیه علیک بالک اوحی الیک برادر من بر این وجه ملا در قسمت بر من تو را سوگند میدهم بخدا اینکه و فرستاد بسو تو پس حضرت ام احسن
گفت یا رسول الله حضرت را با و بد پس حضرت مهران طلبید خوشه از آنکه در آنجا بود و فرزند طحای نمود در میان اند بر کوه و در تمام حضرت
مشیر الاخران از آنجا تاریخ بلاد که در آنجا کرده است که رسول خدا وقتی تشریف بردند بجا حضرت فاطمه پس با لفظ نمودند که انصاف در نیت
ایشا است حضرت فرمود چه چیز باعث شده است که جانی را اینچنین است فاطمه عرض نمود و فرزند از خانه بیرون رفتند و رفتند که در آن
خبر ایشان حضرت رسوالات از آنجا ایشان را و با کوهی سر یافتند بر کوه که خوبید بودند یکبار در سر ایشان فاطمه داشت پس حضرت را بر
و انداخته سو انما که انما گفت السلام علیک یا رسول الله من بخوابید نزد سر ایشان مگر اینکه محافظت مینمایم ایشان را پس حضرت را با
کرد حسن بر دو تن است که در حسین بر دو تن چپ پس خبر نیل فرود آمد و حضرت ام احسن را گرفت برداشت پس بعد از آن بوسیدند بر کوه و بر
فخر مینمودند حضرت ام احسن میفرمود بر آرد اینها را از من و حضرت ام احسن مینمود بر آرد اینها را از من و حضرت ام احسن مینمود بر آرد اینها را از من
اسوگند و نیت وقتی حضرت رسوالات حضرت ام احسن را بر آرد اینها را از من و حضرت ام احسن مینمود بر آرد اینها را از من و حضرت ام احسن مینمود بر آرد اینها را از من
اینجا خوبید بودند پس اینجی دید بر روزی چون از آنجا میگذشتند با بر رسول خدا را شنیدند است نامش از در خر با بلند تر و عرض از عین شریک بود
از دلهاش شعله می کشید پس من از شنیدند انحال بر رسید چون نظر از آنجا برد سو خدا افتابا بار یکشد تا اینکه مانند خطی که در پس حضرت
ای برادر کنده ایامیکه که از آنجا میگذشتند با بر رسول او میفرماید فرمود که میباید حمد از خدا اینچنین را که نمیگذرد اما اینکه من را اینچنین
د فرزند رسول خدا پس اینچنین در مبارک روانه شد و پس نظر نمود بر سر اند بر کوه و در آنجا نشاندند با شما کسی که من و خدا بود
دید بودم اندر در آنجا بود بعد ملائکه نمودند را در آن موضع ندید پس حضرت رسوالات اند بر کوه و در آنجا نشاندند با شما کسی که من و خدا بود
و بر آراست خود گذاشت بعد از حسن برداشت بر آنچنین خود گذاشت پس با آنچنین را در دهها حسرت گذاشت و اینچنین پیدا شد گفت یا ابا یعنی
ایید با آنچنین رفت بعد از حسن پیدا شد گفت یا ابا یا محرابی ف پس من گفتم که با حسین نزد کتر است از حضرت فرمود حسین در بوالهن
مؤمنین مغربهاست انرا از مادرش سوال کن چون اند بر کوه از آنجا پیدا شد حضرت رسوالات ایشان را در کوه سوار و مراجعت فرمود من
بمقتضا فرموده انحضرت بل خانه حضرت فاطمه رفتم و در در خانه ایشانم ناگاه حمامه آمد گفت ای برادر کنده گفتم که در آنجا که در آنجا که در آنجا
ایشا ام حمامه گفت خبر داد مرا شنیدم که بر در خانه مردیست انطایفه کند از پاکیزه نون انطایفه است از جهة انجا آمد است از سوی رسول ما باید از من
نور چشم من مفدا گفت که این سخن بر من عظیم آمد پس خود را بجان زد در کرد اینچنین وقتی که بنجد رسول خدا از من من سلام سلیم چنانی کرد
پس عرض نمود بنجد حضرت فاطمه که من نیت حسین خلیفه فرمودم که چون ام احسن سوگند شد بکم را امر فرمود که بجا که در آن لایه بیابم نوشم تا
او را از شکر بر دارم پس پدید آمد من آمد بد که حضرت پیشتر از آنجا میگذشتند با بر رسول خدا را شنیدند انحال بر رسید چون نظر از آنجا برد سو خدا افتابا بار یکشد تا اینکه مانند خطی که در پس حضرت

مانع مشو که در مقلد روی تو نویی ضیعا مشاهده میکنم و سبب اینست که از نور و در تفرنگ متولد خواهد شد که تحت خدا باشد بر اینچنینی که
از حل من گذشت حرارت عظیمی بدو مشاهده کردم پس آنجا که از برای بدیم گفته انحصار کوزه به طلبید و نگار آنجا که ندادند باها خود را بر آن
و فرمود که بیا شو اما میگذرد حتماً آنک از من دفع نموی و چون از حل جمعی که گذشت در پشت خود حرکتی مینمایم مانند موی که حرکت کند
د مینمایم و بجای بوی سینه چسبیده تا اینکه قادر و تم باشد پس اضطرار و حرکت خود با هم بجا سو کند شخصی حرکتی که نمود و من از خود نشانی مینماید
باز ماند و حتم بر آنکه گویا بر اشامیده بود تا اینکه فاسد تمام شد من میبایم زیاد و خبر از در من خود چون با جهام داخل شد حتم بسبب
حل و حتم با خود مبدل کرد ایندی بوسه طرام سخن خود بودم و از سخن خود حرکت نمیکرد مگر بر آنجا که رویا از بوسه در زانو بودم خود
سبک باقم در ظاهر و باطن تا اینکه بنجام شد چو در فاشتم داخل شد در سینه با ناراحتی باج میجای گذارم چون بخور میباشتم در جگانه خود
صدا تسمیع و نقل پس حتم از باطن خود مینماید و چون در آن گذشت قوم من زیاد میکردید با خود را با هم سلمه نقل کردم پس حتم محکم کرد ایندی که
چون گذشت در خود بد که شخطی مد با خود را بر پشت مالید خوب پیدا شد و بر خوسه و وضو شام و در کف نماز بجا آورد بعد خواب بود
و در خواب شخصی را دید که بنزد من آمد و جانش اسفند پوشید بود و بر بالین نشست و دیدم در روزی من پس ترس از خواب پیدا شد و وضو ساختم
و چهار کعبه نما کردم بعد خواب بر من غلبه کرد و شخصی در خواب بنزد من آمد و نشانید تو بد بر من خود چون نصیحت جانش احاطه که خانه آن
خضرت بود و شید از روز نوبت ام سلمه بود بخانه ام سلمه رفتم پس بغیر نظر نمودم در من پس اثر در روزی که انحصار مشاهده کردم ترسیمی که داشتم
از من را بل کردید و آنچه در خواب دیدم بود مجد من انحصار نقل کردم فرمود که نشانید تو را اما انحصار اول خلیل من عزرائیل بود که موکلت به
زمان تویم خلیل من میکان بود که موکلت به جمیع اهل بیت من یاد تو میدرخش که در بل خضرت کریمت مراد بر گرفت و فرمودم چشم من
که حتم او را بعد کار فرزند تو کرد ایندی بیخانه بر کشتم منزل تمام السنه بعد از انام ل الجنا من گد شد موکلت بود هر چند چند سنه نسون داد
ولکن مفصل جامع در میان این سنه یا تا باشد که نقطه از انکاتب هو نمود باشد کار نبرد و همچو بر ایام لیالی بود باشد و شیخ
صدق در کتاب مالی از زند شام از امام جعفر صادق از امام جعفر باقر از امام زین العابدین روایت کرده است که وقتی پیغمبر خدا بر من صد نفری حاضر
عالم شفا کریمت و آنجا از آنحضرت خواهم میدانم زمان عالم با حسیه بیعت انحصار رفتند با موضوع که حسن بد را است که فرمود و حسین را است
چپ و آنکه در ریزانند بزرگوار قرار داشت و بهمنی وضع مینماید تا وارد خانه عایشه کردید پس حسن بر جانب راست پیغمبر نشست و حسین بر جانب
انحصار پس حسن شروع نمود بد خود بخوار است سو خدا را نشدن و حسین جانش انحصار از خواب بیدار شد پس حتم فاطمه انحصار حسین را
فرمودند با حسیه جلدش خواسته است بر اجده نماید در آنجا و اگذار بد او تا اینکه بیدار شود بعد بایشان مجد انحصار بیرون رفتند اما آنجا که
و اینست اینحضرت اما حسن باز در آن پیغمبر خود بنید و حضرت اما حسن بر او در چپ انحصار فاطمه بخانه خود را جعفر فرمود بعد از آنکه از خواب
شدند بعد از بیدار شد سو خدا عایشه گفتند ما در با بکار رفت بعد از آنکه ما خواهم عایشه عرض کرد چو شما خوابیدم بر لب خود نهی خویش
حسن از خانه بیرون آمدند انشبه با نارکی بود که بارش مینماید بعد بر روی من بود از برای ایشان ظاهر شد پس حتم بد را است خود سچ
گرفت و در میان نور مینماید با یکدیگر تکلم مینمودند تا اینکه وارد باغ بنی بخار شد چون داخل باغ شد متعجب گردیدند و می دانستند که بجا بودند
پس حضرت امام حسن با ما حسن فرمود متعجب شده ایم و نمی دانیم که بجا برویم یا آنچه بهم تاصبح شو حضرت اما حسن گفت ای ای قسا اینچه مصلحت
میگردد بعلی او پس ناله بر کرد و دست بگردن یکدیگر کرد و بجا بر رفتند پس حضرت رسول از خواب بیدار و خبر دادند انحصار را با خود حضرت اما حسن
و اما حسن پس انحصار طلب نمود ایشان را در منزل مادر ایشان حضرت فاطمه بنودند در منزل پس انحصار برخواست و ایشان را رفتند گفت ای و سجد
مولا اینها بهتر رفتند از کس که خلدند و تو بکل منی برایشان بود از انحصار ساطع کردید و انحصار در میان نور مینماید تا اینکه بیاید
رسیدم ملاحظه فرمود تا آنکه بزرگوار دست در گریه یکدیگر کرده خوابیدند چنانبارانی از آسمان میبارید که مردم مثل از آنجا انداختند و ندا
باران از امع فرموده است قطره برایشان نمینماید و مادر برد و در ایشان حلقه زده است که موکلت انما مانند مینماید و انما در بال ارد بیجا حسن
پوشانید است و بیا در حسین را چون نظر میان انحصار بلند بزرگوار افتاد که انما از حاجت گفت با خدا یا شاهد میگردد نور و طند
نور از بزرگوار که در شبیل پیغمبر قانده است نوم ایشان را و با صحن سلامه تسلیم نمود ایشان پیغمبر پس پیغمبر با نارکت گشته بود عرض
کرد من و شما شبیام از طایفه جن که بنقل شما سرشان اند فرمود از کجا من عرض کرد از جن نصیبین از منی مایه که برایتان فر از امر اموس کردیم
بر اینست ادا است در خد تو که بعلم شما انما اینچنین با هم کار سبک صفا مناد برایشانید که می گفت من که ایندی بزرگوار و شبیل رسول خدا
شاید این طفت تا ایشان از آنها و امان شب و روز بچشمی محافظت نمود ایشان را و صحیح ساله تسلیم شما نمود پس انما را به تعلیم گرفته فرست
نمود پس حضرت رسول امام حسن را برداشت و بر روی دست خود نشاند حضرت اما حسن را بر روی چپ خود و حضرت امیر المومنین نیز از منزل
خود بر آمد و کوفتی بر سر خود پس بعضی از صحابه عرض کردند بیا و ما درم فلان نو باد یکی از دو شبیل خورایم بل تا انحصار بیخه شما
نه دانستد فرمود و خدا کالاهه اشند مقابله اشکل یکدیگر خورد با انحصار و عرض کرد بید و ما درم فلان نو باد یا رسول الله یکی از آن

عنوان این کتاب

ایمان بود که تا که صفا صبیحه آورد مسیحه بلند شد نظر نمودیم که
 ان هور ابسور سول خدا یکی از طرف خود تا اینکه آورد ان هور از دست خود بعد از آنکه هور با فضیعی عرض کرد بار سو الله من بدت و کلم
 یکی از آنها را صیاد صید نمود بچکل شما آورد و دیگری نیز من بود من با شاد بودم الان او را شهر میدادم که هانفی ندا کرد که سرعت با سغنا
 ای هور تو خور ابسور در سو خدا بچکل و زردی سلیم او نما که حسین در خدا خضر ایستاد است و تصلا نمود است که بگرد همه مانده سر کما
 خورا از صومعه عیان خوب بلند نمودند اگر حسین بگردید هارینه ملائکه مقربین می گردید سبب می آوردن شینکه که منای ندامت و کرم
 بر وی ای هور پیش از آنکه اشک بر خد جاب با حسین جاری شود و اگر خائفی مسلط می نماید بر تو او بر کز ماد را که نور با تو نموجو پس من به خود
 آورد ام بچکل تو بر سو خدا و فتا بعید با پیوه ام بطی الارض من حمد کم پروردگار خور که بچکل تو رسید پیش از آنکه اشک از دیده ها
 حسین جای شود بر خد پس از آنکه حسین خلیل از اصحا الخضر بلند شد پیغمبر در عالم بچکل همان هور بچکل برکت پس خضر ام حسین بر او
 برداشت و بچکل مادرش طهر از هر سید انخضر بسیار کردید قطب را و نگردد کتاب خراج از مندر هر از خضر صافه انا با خود
 روانی کرد که خضر ام حسین اگر میخواسته که غلامها خور را بفرسند بچکل امری از او خود میفرمودند فلان روز بفرسند بد فلان روز بفرسند
 اگر مخالف کند قطاع الطریق بر سر شما خود بچکل بگوئی ایضا مخالف نمودند از فرمود انخضر خود بفرسند زده ها بر سر ایشان بچکل
 و ایشان از قبل آوردند انچه داشتند بر دند خور بچکل رسید فرمود ایشان از آن سائیدار من قبول نکردند پس در کما عک برخواستند و بند
 و له مدینه رفت و الی عرض کرد خبر رسید که غلامها تو را کشند خدا ترا جرد کند باز این خضر فرمود من بقراد لاله منبهم و یکی که
 کشند ستایش از اوله کف با ایستاد ایشان از ایفر ندر سو خدا فرمود بچکل خیاچه قوا پیشنا اسم ایشان از این پیشنا اسم این شخصین از اینست
 و اشاره فرمود بچکل شخصی ایستاد بود در پیش روی او آمد گفت از کجا قصد نمودی بمن و از کجا دانستی که من از ایشانم انخضر فرمود اگر من دانستم
 نفس میباید عرض کرد بچکل سو کند که تصدق میکنم تو را فرمودی و زنی و بان بود فلان و فلان و همه ذرها اینا نفر موچها نفرانها از
 مولی ملک بودند بلقی از لشکر هارینه پس الی مدینه گفت قسم بصافه بر منبر که راست بگویم و الا گوشت خود را بازانه میریزم که این مرد گفت
 بچکل اسم که حسین دروغ نگوید دانست که با ما بود پس همه آنها را الی جمع نمود و کرد ایشان از دود در کجا کشته از حرمان ایشان روانی کرد
 که شینکه انخضر ام جعفر صافه که خبر میداد از با خود که سر از شعیبا امیر المؤمنین که متوجهی بعبد بن شد الی الحدیث شد بچکل حاضر و کرد
 پس خضر ام حسین بچکل از رفت چون خدا خانه کردید بدانکه امر دفع شد پس امر عرض کرد بچکل راضی شد بچکل بچکل بشما عطا فرموده است
 خالصا و بزرگ شما مبریز پس انخضر فرمود خدا سو کند که هیچ چیز بر خدا خلق نکرده ام مگر اینکه امر نمود است او را با طاعت با عطا فرموده است
 و انخضر شخصی را شینکه و خواست شخص ندید که کف لیسک فرمود او امیر المؤمنین تو را امر نمود که نزدیک سو مکر عک و یا کاه کار را تا اینکه گفتان
 گاه او باشد پس بچکل سبب بن عبد الله بن شد دامت و در کما بچکل پان ابوس اعین انخضر صافه روانی کرد است که فرقه در رو که بطواف
 مشغول بود سرگرد در خلف بود و انضعفه نواع خور او آورد و انهم در دست خود را بذراع نزدیک است و خردند از بد زراع از چشما و مردم از
 طواف باز ماندند و امیر زنیها را خبر نمود مردم جمعیت نمودند نفها گفتند با میر که دست را قطع نماید که او است انخضر گفت که ما است
 یا خدا از اوله بچکل سو خدا در اینجا است گفتند بچکل حسین علی است یاف او را اند پس امیر انخضر را طلبید که بچکل بچکل عرض کرد پس بچکل
 میان خور با قبله بگردید اینک است که خور بلند نمودید که قاضی حاج او را کشید که بدعا مشغول بود بعد شریف بود بد زنی و زنی و زنی
 گرفت و از بداع از خلیا نمود امیر عرض کرد اینم در اعفا انکم بسبب اینچ که از او صافه شد است خضر فرموده در کتاب صافه انصوف من مهر از خضر
 صافه روانی کرد که در مرد در ما خضر ام حسین در خصوص زنی و ولد او خاصه نمودند یکی میگفت این ولد از من است و دیگری میگوید که
 منست پس خضر ام حسین برایشان گذشت و فرمود بچکل سبب با کلام بکر متاعه یکی از ایشان گفت این از منست بکر بچکل این ولد از منست پس بچکل
 بمذلول گفت بنشین از من دست و ان طفل رضیع بود پس خضر باضعفه فرمود که این را است بگو پیش از آنکه خدا اینجا بر او است که
 زکیت اینم است شوهر من و ولد نیز او را است من اینم را نمیشناسم پس خضر متوجه طفل شخوار شد و فرمود ای طفل بضعفه چه می گوئی
 تکم ما با زکیت که بعد خصم ان طفل تکلم را مکر گفت من نزار اینم و نه از اینم و بکر و بچکل پدر من مکر شب ازال طرا پس انخضر امر نمود بچکل
 انضعفه خضر صافه فرمودند بکر است تکم ان طفل را شنید بعد از او افسرد در کما خراج از بچکل ام طویل و اینک است که درون و خدا خضر
 اما حسین بودیم که ما که انخدر اخلتک بارید که ان خضر فرمود سبب که تو جیب عرض کرد که والد من را بکشت تو شد و صید نمود و الی
 و مر امر نمود که جو بچکل در امر او کاری نکنم تا بچکل تو عرض نمود خضر فرمود بچکل بر من ترا از خور بد ما رسید که زنی از انخدر خور با اینده
 بود مشرف بر انخانه شد دعا کرد که خضر از آن از نکل کرد اند تا صید کند با بچکل بچکل بچکل انخضر است از نکل شد بر خور و بنشیند
 شما بچکل خور نظر بر خضر ام حسین اما عرض کرد ای مولای من اخل خانه شو انچه مصلی میگردان بان اسرنا پس خضر در اخل خانه شد و بچکل
 نشیند و در وصیت کن تا خدا تو را رحمت کند از غیر من کرد بان رسول الله من فلان فلان ما از در من فلان موضع ملک او را بود و کذا شتم بچکل

خواهی

فصل هفتم

خواهد از دست خود بدی و دولت دیگر از نزد خدا بپوشد که او از موالد دستاوست و اگر مخالف باشد این تیرا نو باشد که مخالفان را
حقه بنیاد را موالد و متا پس از حضرت سوال نمود که بر او نماز کند متوجه او شود بعد از آن زمان صاحب حق باشد که در درگاه
از اصبع بنیاد را بیکر است که وقتی بخصر اما حسن عرض کرد که ای سید من سوال میکنم از تو که بقیه این را در از اسرا خداست و حیدر است
تو فرمود ای اصبع ای اینخواهی که بر بنی خاصه رسول خدا را بای بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو
اراده کرده بوم فرمود بر خیز من و انحصار در کوفه بودیم تا گایس از آنکه چشم بر هم نه خورد و انحصار را در منحن بگردید بخصر بتی فرمود
در رد من فرمود ای اصبع ختم بار است بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
راست من فرمود ای رسول الله پس فرمود ما هم از اشخاصی که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
در آنکه ما هم محل سر خدا پس بتی فرمود بر روی من و فرمود ما هم ال الله و در آن رسوا او گفتم جل میکنم خدا بر این بعد فرمود که داخل شو
داخل مسجد باشد دید که حضرت رسالت پیدایش شده است با نوضیح که بر خود از او شایسته بود بر اینست که کاه بد آمد المؤمنین
را که در بیان بعضی ابا بکر را گرفتند حضرت رسول گفتند که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
و لغت و در وقت از این عباس و ابوبکر است که یک اما حسن را پیش از آنکه متوجه عرض کرد که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد
او بود و جبرئیل ندا میکرد که بشاید بسو بقتل عرض کرد و سر زش کرد و با عباس را بر لشتند و او با حسن را در جوب گفت که ای سید من بگو
اشخاص معینه میباشد که یکی که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد
نزد ما نوشته شد اندام خود و شما پدر را خود در مختار طراس شمار را بیکر ده است که رسول خدا را با مسو و جبرئیل که حضرت ابی حسن را
که انحصار در مکانی که بنیست روی از جبرئیل که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
فرود آمد یک حضرت فاطمه خواست حضرت در کهور که بر میکند پس جبرئیل نزد کهور حضرت نشست و عرض نمود که تسلی داد ملا
نمود تکلم نمود پس بگریه و عجز و در مختار او شاد نماید و در آنکه حضرت فاطمه از خود بسیار شنید و در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد
طفت شد که در اندام پس بگریه خدا خرد از انحصار که کوننده انصو جبرئیل بود در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو
از حضرت علی در مختار رسول خدا که میفرمود بجد سو کند که جمع میشوند بر قتل من کنایه ایست که بعد از شاعر حضرت پس از مختار
حضرت عرض کرد که رسول خدا تو را بفرموده است این فرمود که بر سجدت رسول خدا زقم و این حدایت را بجز انحصار رساندم حضرت فرمود
علم من علم او است علم او علم من است که ما میباید آنچه را که بوجو میباید از آنکه بوجو بنا ماست از آنکه بزرگوار است که در کتاب است از آیه بگرد
اما حضرت ابی بکر و بنیادیم تا اینکه بنیاد تطففا پس از آنکه از انحصار در مختار است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو
ایشان با حسن حضرت فرمود بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد
عقل و حایت بیکر و ابوبکر است که من با او بگویم که حضرت اما حسن را ایضا بوسه شیند از آنکه بگویم که سوگند ملا و بنیادیم و من می
در نفس خود و آنکه میباید صد ملا و ابی بکر است که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
از بیکر میگوید که من در نفس خود گفتم بر تنها که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
در مختار ایشان من اعظم است از آنکه در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد
کشید مورا و مفضل عمر را بیکر که حضرت اما حسن صاف فرمود جوا بر از حضرت اما حسن و اصحاب او منع نمودند انحصار را کرد میان اصحاب خود
هر کسی که نشسته است یا پس بیکر میباید حضرت انکشت ابی خورا بکف دست می گذاشت پس بوسه میباید تا اینکه بشنید بهمین فرمود
ایشان شایسته پس بعضی بعضی گفتند بجد سو کند که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد
با حضرت اما حسن روز سیم در وقت معز طلبه و بیکر از اصحاب خود را و نام مبرایشان را بلبث ایشان و شما بگذا ایشان بیکر جابت میباید حضرت
و در انحصار منیشند بجد و انطعام میباید طعمای من و ایشان از انطعامها بگشت میباید ایشان را از سر آنها بگشت بجد حضرت صاف
فرمود بجد سو کند که جاعلان از اهل کوفه ایشان را دید و مکرر دید که اگر بقتل نمایند فرمود پس بگریه از برای رفو ایشان را بگشت و هر احد از ایشان
سو بگذا خود پس طبعیان سو که گویند در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد
ابرهیم موسی و جلی و جمیع بقیه و از در ایشانند مؤمنین و از در مؤمنین میباید ملائکه نظر منباید چه میفرمایند پس فرمود ایشان
با ایشان تا اینکه تمام طعمه نماید چون انحصار طعمه نماید میباید بینا خو حسین را تا اینکه بگذا پس بماند تمامی ارضی از مؤمنین مگر
بر در انحصار جمع طعمه حتی اینکه خدا از برای کد حسن را و معصی کند با او و منیشند او بر من با مفضل این مختار فخر انجانبکه
نیست و آنچه بر روز از آن از برای طلب کده مطلبی مؤلف گوید ظاهر نیست که بر روز سوم روز سیم هم میسر بود باشد مراد از اینست
خدا مصلحت نمود و با انحصار نشنید از آنکه مؤلف است در تفسیر کتاب اسفوا انفسا فیهم با استعا

در مختار طراس شمار را بیکر ده است که رسول خدا را با مسو و جبرئیل که حضرت ابی حسن را که انحصار در مکانی که بنیست روی از جبرئیل که در کتاب است از آیه بگرد در منحن عرض کرد که ای سید من بگو که در کتاب است از آیه بگرد

فصله

خواند از آفات دنیا علیک تجلینها علی الناس طرا قبل ان تنقلت یعنی اگر دنیا روی بنواورد پس بخشش تا بان بر همه مردم ما پیش از
 از دست برود فلا الجوابینها اذا هی اقبلت ولا الخلق یقیمها انما ما تولت یعنی اگر دنیا در وجود و بخشش از آفات نمیکردند اگر دنیا
 بر گرداند و بدین منشاها ان نمی کرد و از منافع در پیشگاه اعراب به تنگ آمدن سید که گریه زین می در مد که کینه کشند چنان پس سجده
 دید که انحضرت نماز میخواند پس در مقابل انحضرت ایستاد و این شعار خواند انحضرت ان من لجانک و من حرک من دون بابک الحلقه یعنی نا
 امید نمیشود در این هنگام کسی که امید داشته باشد شود و کسی که دست طمع بخاطر در گم تو زند انست و انت معتدل ابوک فلان قال الفسقه
 یعنی نوبه جو او تو محل اغما من و بدین نوبه کشنده فاسقا لولا الهمی کان من اولئکم کانت علینا الهمی منطبقه یعنی اگر نمیشوند پیکر اشما
 که خدا و راهها گرداند ما راه را به جهم مارا فر میگرد و در انش میخیم چو حضرت از نماز فاشد فرمود ایضا از مال حج چهر بلای ماند است
 عرض کرد بید چها فرار است مانده است فرمود بید که او حق است با مال از ما پس در میان خود بر داشت و چها فرار است فرمود در میان پیچید
 و دست راست او از سر و اعرابی دستار که از شکاف ریش نگردان زد با اعراب و در این شعار در علی خومی اعراب نشا فرمود
 خدا ما فان الیک معتد واعلم انی علیک ذو شفقه یعنی بگر اینها را بدسی که من علی چونند ام بسو تو و بد آنکه من بر تو شفقت
 توکان فی سیرنا العداه عصا امست ما انا علیک مندقیه یعنی هرگاه ملک و دولت و پاشاهی در ما میبوی و عصمت کردند است سنجای
 بخشش بسیاری کرد لکن رب الزمان ذو غیر و الکفتم فلیله امفقه لکن جو از زمان امور ما را اینچنین داده است با نیست سبب من که بخشش
 کرد بد است پس اعراب زهارا گرفت و گریست حضرت فرمود که باکم شمر و عطا مارا اعرابی گفت نه لکن گریه من از آنست چگونه میخورد عطا
 جو نور او مثل این عطا این انحضرت اما حسن صا شد در سجده را ساند اخطب خوارزم که با یکم نالیف کرده است در مقابل رسول ذکر
 کرده است که اعراب ما بخدا حضرت انما حسن و گفت با نبی سول الله صا شد ام بیکم کامله فاد نیت بر او و نفس خود گفته که سول من
 از اکرم ناس و گویا از اهل بیت سول خدا حضرت فرمود ابرار عرب سه مسئله از تو سؤال میکنند اگر یکی اجواب بکنی نیت دیدار میدهم و اگر ناز
 جو ابکنی دو نیت دیدار میدهم و اگر هر دو اجواب بکنی تمام به را بنویسم غرض کرد با نبی سول الله ای مثل تو سؤال میکنند مثل من و حال آنکه تو
 اهل علم و فن میباشی فرمود بید شیدا از حد سول خدا که فرمود العرف یفید المعرفه یعنی حجاب برد بقدر معرفه ایشانست اعراب که گفت
 نما از اینج خواهی اگر دانستم جواب میدهم و اگر ندانم از تو تعلم می کنم و نیت فرمود مگر بخدا پس حضرت فرمود ای الا انما اتقل بغیر فاضله
 انما کلام است اعراب عرض کرد الامان الله یعنی ما بخدا فاضله از انحضرت فرمود ما اللجا من الهلکه یعنی چه چیز منشا است از هلاکت
 اعراب گفت القتر بالله یعنی عطا بخدا حضرت فرمود ما یزیر العجل یعنی چه چیز نیت میدهد در اعراب گفت علم من علم یعنی علم با او علم با
 حضرت فرمود اگر از اندا شد اعراب گفت فامعه مرقه یعنی مالیکه با او مرقه باشد حضرت فرمود اگر از اندا شده باشد اعراب گفت تقویه
 یعنی تقویه با انصیب بود باشد حضرت فرمود اگر از اندا شده باشد اعراب گفت تقویه منزل من السماء و مخیرة فایة اهل کدالک یعنی ضاعفه
 فرود اید از شما و بسوا اندازد و زور که او سزا دار است برای او پس حضرت خلد و بگذرد که هزارا شرف باشد بسوا و انداخت و انکسر
 باو عطا فرمود که قیمت نکین او در دست هم بود و فرمود زهارا بخرید و در انکسر از زلفه خو پس اعراب انهارا برد و گفت خدا ما
 تراست با موضوعی که فرار میدهد را ز سوا خود را و در کتاب انجیل اینک است که حضرت اما حسین و قوی در مسجد جلد خور سول خدا نشا
 بود بعد از وفات برادر بزرگوارش حضرت امیر و بعد ازین نیز از ناحیه دم مسجد بود و عصبه سقیان نیز در نلجه دیگری نشا بود که ناگاه
 اعراب بر سر سرخی سوار بود در سیدار شتر پاشد و شتر خود را در در مسجد عفا نمود و داخل مسجد کرد و نزد عتبه ابوسفیان رفت و برای
 سلا کرد عتبه جواب که او را با اعراب گفت بد که من کشته ام پس عم خود را از او عمل و از من به میطلبند یا میسوا چهر من عطا تا عتبه
 بالا کرد و بغلا خود گفت صد هم باو بد اعراب با غنطی از چا برخواست و انکار از خود در کرد و گفت بمنحوا مگر نام دیده را بعد از عتبه
 زبیر گفت پس عم خود را کشته ام و از من به میطلبند یا میسوا چهر من عطا تا عتبه جواب که او را با اعراب گفت بد که من کشته ام پس عم خود را از او عمل و از من
 برخواست و گفت بمنحوا مگر نام دیده را بعد از عتبه از حضرت اما حسین رفت و سلا کرد و گفت با بن رسول الله پس عم خود را قبل از او از
 دیده میطلبند یا میسوا چهر من عطا تا عتبه جواب که او را با اعراب گفت بد که من کشته ام پس عم خود را از او عمل و از من به میطلبند یا میسوا چهر من عطا تا عتبه
 خواهی سؤال کن یا بن سول الله حضرت فرمود ای اعراب ما اللجا من الهلکه یعنی چه چیز منشا است از هلاکت میسوا اعراب عرض کرد اتوکل
 علی الله عزوجل حضرت فرمود ما اوح الهی کلام قصد است که اعما در انش است اعراب عرض کرد القتر بالله یعنی عطا بخدا حضرت فرمود من
 میرفد العبد چیست که عتبه با مشق میسوا اعراب عرض کرد بختکم اهل البیت یعنی محبت شما اهل بیت حضرت فرمود ما ازین ما بترس بر لوط
 بخت چهریکه مرد با نیت سبیل چیست اعراب گفت علم علی و بنیه حاتم یعنی علم و عملیکه زینت هدا از احم حضرت فرمود ان تو بکن
 گانه اگر هم اینها نباشد عرض کرد سخا بنیه حسن خلق یعنی سخا و بیکر نیت هدا از انحضرت فرمود ان کان فایدا اگر فایدا بن
 باشد اعراب عرض کرد سخا بنیه اعراب یعنی سخا یعنی که زینت هدا از انحضرت فرمود ان کان فایدا که فایدا

سول الله صا شد

سول الله صا شد

والتواضع
والتواضع
والتواضع

ازها باشد از عرصه خود بخدا سوگند یا بنام خدا اگر فادها این خصلتها باشد در همه او بجز اینها از زندگی پس خصی از خود
که در هر دردم باو دادند فرمود اینجهه تضادین خود و فرمود که در هر دردم دیگر باو دادند فرمود اینجهه آنکه جمع تمام اینها را در خود
کرد که خاخور و اتفاق نامه با من خیا خود پس اعلی این اشعار را نشان فرمود طریقت و مباح به معنی و لایه مقام و لا معنی بعد شایسته
و حال آنکه بقیه نمود ما است برایش بر خود در من نه معانی نه چیزیکه نشان فرمودت من باشد لکن طریقت لایزال رسول فلان الشعر و
المنقول و لکن شای من از برای ال رسولت که با نسبت اینها شد است بر من شعر کلام هم الا کرمون هم الا بحیون نجو التمام بهم لکن
ایشان که با و نجیبا که سناها اما با ایشان نورانیست سبقت که نام لایه الکرامات و انت الجود فلا ملحق سبقت فرمود ما را استوار بود که
نشان کرامت و توتی انجوریکه که بتو میسر است ابول الله شای بالکرامات فضیله سبقت الشیخ بدو کرامت که مستند از همه بر او بود که نشان
گرامت طیار و کسی از ایشان نورانیست سبقت که بر او بود که فتح الله باریک شاد و باب ایشان یکم تعلق سبقت شایخ و خصم در دست
و سبقت طیار بود در لغزشها و از مالی مفید در دست که اعلی شیند بلاغت تصا اهل بیت علمهم السلا را و از امر خوب و نایب نشان
بسیار با هموه نادری با بجدت خصم اما حسن پیشد و جمعی از اصحاب از رعد انحصار بود اعلی عرصه خود من از عزب عرایم نه اینکه متعرب
باشم و دیوان عاشقراوشیند از مرتبه نسبت به شما با انحصار و پاکیزگی کلا و امدام که با شما مطارحه مشاعر و موزون تمام اینها
بسیار امام حسین فرمود و گفت بر با او مطارحه نما و انجیب با عجمی از اصحاب خود نشیند بود در موضعی که نزدیک بود با ایشان از انجیب
میتواند از حلال حرام پس اعلی نیز انحصار امد طلب خود را انحصار انحصار فرمود و بگو آنچه بنحوی بگوئی و نیست فویه مکر
بجد پس اعلی ایشان خاخور اند عقی قلبی الی الله و قد رجع شرحه و قد کان فی قاعه مخراری بلیه علا لایه لایه انفا انفا العین
بغیر قلب من قابل بل هو بود در حالت محافظت خود و نصرت خود و نفس من متکبر بود و دامها خود را از آن تکبر بر زمین میکشد بنحوی که با
از انصاف طیار بزرگیشم بخور و فرموده بود میالک خاخور پس خدا و ند عالم با از آن تکبر سبقت کلام که در عصر خود خاخور
از ان نفس سار شده است فلما تم الشیخ من الرأین نفاقه و اما ساد عجمی بنحوی که با خضایه نکتت عز الیه و القین فاعبیه خو
بیر تمامه زو بسینه بر سر است شامود و قوای او بخلت و بجم غم اندام بخلت نمود خضایه نمود و بخاوردت در انوقت خود را از لوه
بیر کشید و مقصود انرا از سر انداختم فلو تعلم ذو رای اصیل بیه راسیه لایه عیره مینه که نه کذرا بیه پس اگر در حضا عقل کا مایه الی
و اخر خود را جمع نماید مرانیه عبرت از من بر انجیو تحصیل مینا بدین حضرت اما حسین در جوانی اعلی ممتا جمع فافیه بلاهه انما فرمود
و گفتند ای برادر خوب فارسیم بتجلی انجی با بیه ستمیه سفور درج الذلین بی نوعا فاعبیه و در حریف تری علی تسلیم و تدریج
من المیز و نانو ستمایکه انا معذ جبر الودق بجود من خلا لیه و قد اصدت رقیه فلا ند لیرقیه و قد خلل غداه فلا دم ار عذیر بجم العالم
بتجلی انرا خضایه فاکفی زایا بیه و اهلین یعنی نوه است سنی که با نده انداخته باشد را مکرانیکه بر طرف شد است نشا اول و اخر ان
و من روش کند و جمع کند ام دامها خاخور را از عبا و خالی که از از ارض بتکبر حاث بشو و ضم عکد و سنی که مبرور در کمال شد و در کینه
است قلوب جان را و بیایه مشار میشو بر ترع نمود و روح قلب فواد او و ضم سنگین کننده از باران رحمت و بر باران رعد علو بلند او را بفرود
دازد و زو سنا و فو حار طیار از من باران رحمت در بران از وسط او بر میا برسد و بر او از رحمت نیست هیچ جهندی بجهت این در بر او
و حال نشنا و بجهت بگر او در نیست در دست در امد است در عدا و هیچ مد بر انها نیست یعنی در حالت نشنا و هیچ طریقی بر
و از نیامد است شکند است اصل ظلم را در فوی که بنید زد بر خود را پس چرا کرده سبظم در حاکم در و در و نداشت زنها است انرا
ببنونه و در نمود شخص انرا در خاشنا و بیری با بنونه نفس و عقل با او چون اعلی این اشعار را شنید عرض کرد احسن بنکوه فرمود
بجد سوگند که ندیده ام مثل تو با در خشا و بلاغت پس اعلی امد ز خد حضرت اما حسن و عرض کرد و الله که ندیده ام مثل این
جنب احد را در مکالمه ندیده ام حد را که بود باشد مثل کلام او در حضا خصم فرمود علی او چنانست ای اعلی بدستی که نومه عاکر او
چگونه پیش غلام کرم الرحمن باللطه هجره کاه القم القم مقام من نوری ثانیه و کوعده للاح فحنا من نداد به و کوار صلیت من شخر
و قوتیغ رقیه اولیست که کرای است خد و ندانم با به قطره بر جد او را و پوشانیده است اما عظیم که پیغمبر باشد و نور نداشت
نایا خور و اگر شمر شخص بلند شد منافق او را بیا خوامم که بعضی از من است که انقطاعی نیست از ماده هر چند از فی که در حق او ان شعر
او و بقیه نمود علم عرض او را پس اعلی بر خوست از موضوع خود و گفت از مثل شما بخیلند مرا یعنی مثل شما را نمیتواند تحصیل نمود و ان مثل
شما قائم شد اندک نان یعنی آنچه سعی میکنند نمیتوانند تحصیل نمود بجد سوگند که از من شما هم در من را صمیم از شما در دست مبارک شما
از کاب عمود الحاسر است که در حق حضرت امام حسین و انفس طالب بر بارت قبر خدا بجهت کبر رفتند پس انحصار کربت فرمود با من که از من بر
و انس میگوید من خود را از انجیب انجیب اشم جو طول کشید ایشان او در نماز شنید که می گفت یارب یارب انت مولاه فارحم عبیدا الیک تلجاء
یعنی ای پروردگار من تو مولای من درم نماز که کوچک را که بسو تسبیاه او باذنا المعالی علیک معتمد طویل کت کت مولاه ایضا علوما

فصل هفتم

و بلندها برتست اعتماد من در حق طویله این را یکسبت که تو مولای او باشی طویله من کان ناریه اری کاشکوا الی ذی الجلال بلوای طویله از
 بر یکسبت با که ناد منست و تقاضا خود شیخ در ایستاد میکند با ناز خود کاه خود و شکایت میکند بسوزد الجلال بلوای خود را و مایه غله و لاسق
 اکثر من خبیه کویله و نیست با و علی و نه بر این مگر اینکه لیسبا است که مویله بخورد را سبب ناری و کردیده است از آن است که نریه غصه
 آگاه بر الله مویله در وقتی که شکایت نماید بخدا بر آنکه احوال خود را و غصه خود را اجابت نماید خدا او را بعد بلسک میگوید و در خوا
 او را ابتلی بالقلام منتهی اگر مویله آذناه در وقتی که در تار یکها مناجا و ابتهال تصریح نماید با کاه مایه غله ایجا اگر ام منتهی
 او را خدا بعد او از دین خود فرار مید ب بعضی لطف خود را شامل حال او میکرد و اندیس شنید صوت منادی که ندا فرمود لبیک عبد الله و آنست که
 و کلماتی که عکناه یعنی لبیک ای بند من و نوبه در حفظ و تمام هر چه گفته میشود که دانستم از صوتی که شنیده ملائکه تحسین
 قد سمعنا ملائکه من مشا صوتی میباشند که شکایت میکند تو را آنچه گفته و بنحوی که شنیده ماصوتی که در آنجا در عبد بگوید
 حج تحسین استر قد سقرناه دعا نوجوا میگوید در سجدهها پس کافیه بود که ما پرورد از نور داشته بودیم و وقت سجده میخواندیم هر چه
 لما نغشاه اگر بوزر با از اطراف او میباشند برود بسبب آنچه فرمود میگرد او را از صد هر بار در این سبب صغیر است که از کثرت عبادت
 بر او در شد است سینه بلای عبادت و لا رهب ولا حیا الیه اما الله سوا انما از من بدتر من هم و حکایتی که منم حکایتی که در او کما
 روضه الواعظین فرمود که وقتی قاهر زهراء با حسن بن محمد حضرت رسول خدا اطاعت حضرت فاطمه عرض کرد که حسین در نزد او مشهود
 چهره ما اینا از باب معارف و عطا فرمود امام حسن از برای او است هببت بزرگه من و اما حسین از برای او است حران و
 بخشش من و او کتاب بنحی فرمود که وقتی رسول خدا نشسته بود حضرت امیر المؤمنین در نزد آنجناب بود که ناگاه حضرت امام حسین
 داخل شد پس حضرت رسول او را در بر کشید بر دام خود نشاند میان دو چشم او را بوسید و لب حضرت را بوسید آنجا از انوقت حسین شش
 رسید بود پس حضرت امیر المؤمنین گفت یا رسول الله ایاد و سندان فرزندان من حسین را حضرت فرمود چگونه و شنیدم او را و او را که
 نیست از آن حضرت امیر گفت یا رسول الله کدام یک از ما را بیشتر دوست دارید مرا یا حسین یا حضرت امام حسین موی ای بد کسی که شرف او را
 باشد محبوبتر است پیغمبر من است او بیشتر است حضرت امیر المؤمنین فرمود یا من فرقی که ای حسین عرض کرد بلی ای پدر اگر جویم خرمیکه حضرت
 امیر المؤمنین فرمود خیر امیر المؤمنین منم لسا صاف منم و در مصطفی ما اینکه قریب حضرت منقبت خود را شمرد بعد ساکت شد حضرت رسول فرمود
 یا شینک ای ابو عبد الله اینها عشره مبشره است او است از فضایل او هر از هر از فضیلت او است بلکه فو ابلست با الا تراست حضرت امام حسین
 فرمود که خدا که فضل داد ما را بر سبب از این کان قوم خود بر جمیع مخلوقین بعد عرض کرد اما آنچه ذکر کرد ای امیر المؤمنین بود
 انصاف و ایضا پس سو خدا فرمود ذکر نام تو این قدر از فضایل خود اگر حضرت امام حسین فرمود منم حسین علی انبیا علیهم السلام و ما فرقی قاهر زهراء
 که سید زان عالمی است و جد محمد مصطفی است که سید هم فرمود است که در آن شب با علی ما در من افضل است از او نور خدا
 من و او جد جبرئیل است از جد تو و افضل است از خدا و زرد هم مردم و من رکاهواره بود ذکر خود خواند از او این جبرئیل بود است
 یا علی تو فرقی خدا افضل است از من بیشتر است از تو سبب او و ما او را جد پس حضرت دست در کرد بدست بر کوار شد و او در بوسید با
 و علی نیز بوسید او را و گفت یا پدر که در اند خدا تو را از جنیت شرف و عظیم و نحر و علم و لغت کنده اشخاصی که بر تو علم کنند ای ابو عبد
 و در کتاب منتخب از جوی از سخنان و اینکه حضرت رسول خدا بخانه فاطمه زهراء اثر رفت در دند فرمود یا فاطمه ای بد تو مهران ای
 حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر حسین از من چیزی را مگوای که مطالبه منموند که تو خود نمایند یا منم چیزی که مانع منم منم نیست
 بل حضرت علی و حسین حضرت فاطمه متخیر بودند می دانست که چه بکند بعد رسول خدا ساعتی با سمانه کرد که ناگاه جبرئیل فرمود آمد
 عرض کرد که ای محمد علی اعلی نور اسلا میباش و مخصوص میگرداند تو را بجزیه و اکرام و منزه نماید که بلی و فاطمه حضرت حسین هر کدام میبایست
 میوگما حضرت را بخواهند پس هم ایضا ساکت شدند از شرف پیغمبر بگلی نفرمود پس حضرت امام حسین گفت باذن تو ای ایه المؤمنین
 و باذن تو ای مادر زنا عالین و باذن تو ای پدر در حسن که احتیام منم موه از موهها هست پس هم ایضا فرمودند احتیامنا ای حسین ای
 منطوی ما راضی میباشیم با آنچه تو احتیام نامی حضرت امام حسین گفت یا رسول الله بفرما چیزی که ما را طیاره منم میباشیم حضرت فرمود
 خواست تو را دانست بعد فرمود ای فاطمه بجز در داخل خاسو و آنچه در اینجا میبینی حضرت را بجز حضرت فاطمه داخل خاسو شد لطیفی از بلو مشا
 نمود که بر سر انتم بلی بقی آنست سبب نماند در میان انطبوی خرمنازه است و از آن فضل طیب بر حسین رسول فرمودند یا فاطمه
 از کجا است او را بر طیب حضرت فاطمه گفت این از نزد خداست بلسی که خدا رود میدهد که اگر میخواهد که حضرت فاطمه کف بر سر خود
 پس رسول خدا بر خواسو و انطبوی از دست فاطمه گرفت در پیش ایشان گذاشت بعد بسم الله الرحمن الرحیم بعد طیب است در دستها حضرت
 امام حسین گذاشت و فرمود بنمایانم با لک با علی بعد طیب بگری برداشت و در دستها حضرت گذاشت که با حسین طیب بگری برداشت و در
 دستها حضرت امام حسین گذاشت و فرمود بنمایانم با لک با حسین بعد طیب بر برداشت و در دستها حضرت فاطمه گذاشت و فرمود بنمایانم با لک با فاطمه

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 حضرت امام حسین علیه السلام
 حضرت فاطمه زهرا علیه السلام
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 حضرت امام حسین علیه السلام
 حضرت فاطمه زهرا علیه السلام
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 حضرت امام حسین علیه السلام
 حضرت فاطمه زهرا علیه السلام
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از هر دو بعد طبع چهارم برداشته در آن حضرت امیر المؤمنین گذاشت فرمود هینما بر مالک با علی بعد از طبع بگری برداشته در آن
 حضرت گذاشت بعد طبع بگری میفرمود هینما بر مالک با علی بعد از طبع بگری برداشته بعد از آن بر کوران و طبع
 فرمودند چون شربتند مانند بسوا سما بالا رفت باذن خدا بر حضرت فاطمه عرض کرد ایسا از چیز عجیبی از شما مشاهده نمودم حضرت
 فرمود با طبع اما طبعی که برداشته این گذاشته و گفته هینما لک یا حسین شنید که میگوید ایسا از شما مشاهده نمودم حضرت
 قول ایشان گفتیم هینما لک یا حسین بر طبع و دم را که در آن حضرت گذاشته شنید چیزی شد میگوید میگوید هینما لک یا حسین من از آن واقفان
 اینکار را گفته بر طبع برداشته و در آن گذاشته فاطمه شنید که خواهر را بر دستش کرد بداند با از غریبها جدا و گفتند هینما
 لک یا فاطمه بر طبع موافقت نمود اینکار را گفته و چون بر طبع چهارم برداشته در آن گذاشته نگار از قبل حق سبحان و تعالی فرمود
 هینما لک یا علی بر طبع موافقت قول حضرت اینکار را گفته بعد طبع بگری با علی داد بعد طبع بگری و من در هر رتبه شوق سبحان
 و تعالی شنید که میفرمود هینما بر مالک با علی بعد از طبع خورشید از برای جلال رب العزت پس شنید که فرمود ایها العزیز و جلال الخیرم که اگر از این
 ناز و قیامت بر طبعی دادم هر این در هر رتبه من این هینما لک یا حسین شنید که در کتاب منجی از ام سلمه و دیگر است که وقتی حضرت بخدا رسوالت
 شد و جبرئیل بصورت حبه کلید نزد آنحضرت بودند حضرت چنانکه میگوید که در جبرئیل است و در او میگردیدند پس جبرئیل بخود است
 بجانب آن کرد و سببی و بی ناری نمایان آورد و ایشان را در پیش آورد و میگوید که در آن روز حضرت رسول خدا را بشارت بود
 بر و بدینند مادر خود و ایند ناماید بر بد خود پس آنچه بر پیغمبر فرموده بود بعد از آن میوهها چیزی اکل فرمودند تا اینکه در سوختند
 ایشان آمد پس هر آن بر کوران نشنیدند انقدر خود ندانند تا سیر شدند هر چه از این سبب ناز و به پیچیدند باز جلال الخیرم و هینما لک یا حسین
 و سوختند از حلق فرمود و تغییر در آنها هم نرسید و در طبع جبهه حضرت فاطمه حضرت امام حسین فرمود چون در دم و حلق فرمودند انقدر مقفوس شدند
 با آن بودند تا آنکه پدرم علی بن ابیطالب شهید شدند مقفوس شدند سبب خود با آن بود تا اینکه در صحرای بکر بلای از ایشان میلاد منع نمود
 و چون سبکی بر من غلبه میکرد نسبت را میبویید شد تشکی نسکین پس با خود فرمودم نزد بکشید بد که نسبت بگری که است پس
 در آن اندر دم اما از این غایت که فرمود شنید از پدرم که قبل از شهادت خود بیگانه که از این بر آنچه من بیافرینم و خواستهای شهید شدن
 سبب بر مقفوس شد تا آن نسبت شنید پیشواز از پدرم با آنحضرت و حضرت امام زین العابدین فرمود من نیز بر آن حضرت رفتم و ایشان
 نمودم بر سبب از پدرم با آنحضرت که از شیعیان صالح ما نخواهدان بود استود وقت محرم طالب انشود بلای که پیشواز از آن سبب
 زد قبر حسین اگر مخلص دست صاف باشد و کوفه کوفه بدیجه جبرئیل را اتفاق افتاد که بر سبب از بر قد مبارک در آن وقت شنید و شمر سخنان
 در کتاب بنام و اینکار است وقتی حضرت امیرالمؤمنین بر جماعت از کشتن که عبا خورا انداخته بودند نشسته بودند گوش شنیدند
 این آنحضرت را دعوت نمودند تا بنویسند آنحضرت اجابت فرمود نسبت ایشان و فرمود اگر این کوشش نیست هر این با شما میفرمودم بعد
 بر خیزید بمنزل من ایستاد چون نیز از آنحضرت آمد با طعم نمود ایشان را از او شنیدند از برای ایشان با همی و ایند بدان کتاب از حسین علی
 و اینکار است که اینجاست فرمود صحیح است از من قول رسول خدا که افضل اعمال بعد نماز و نماز است در طلب حق من بخوبی منتقم گامه بنا
 بدستی که من وقتی غلامی را دیدم که با سکه اکل نمیدانند از سبب این پرسید گفتم با این مو الله من غمها بر من است اما اگر میدانم شاید
 او مستو شاد من کرد زیرا که مالکی دارم چه میفرماید که از دست او بماند با چه چون حضرت امیرالمؤمنین از آنغلام شنیدند نزد آن میبود و در دست
 بچه بعد از آنغلام از برای او در چه عرض کرد اینغلام فلانکامها تو با که با اینجاست نصف از پدرم با اینغلام باشد مال تو را
 رد میکنم بر حضرت فرمود من مال را بنویسید که خود گفت قبول کردم و از اینغلام شنید حضرت فرمود خدا را از او کرد و هر مال را او
 بنویسید زن چه وقت گفت من مشاهده نمودم خورا بشوهر بنویسید که خود گفت من نیز مشاهده نمودم و اینمانه و این زن بنویسید که از کتا
 منافق لوطالب الخیر را اینکار است که گفت بر حسین علی سید زاهد و صانع صالح و نیکو خلق بود با حق از اینغلام
 شریف بردند پس سبب که از آنحضرت بود و غلام از آنحضرت در این بود که نام او صاحب بود چون در کشتن با اینغلام دید که از آنغلام
 نان میخورد حضرت در این وقت رخسارهای نشسته بخوبی غلام او را ندید حضرت ملاحظه فرمود دید که آنغلام قرص را از او بر میدارد و
 نصف میکند یک نصف از آن سبب میداد و نصف دیگر را خود میخورد پس آنحضرت تعجب نمود از فعل آنغلام چون آنغلام از آن کار گفتند الخیر الله
 العالمین خداوندایمان را او بیامرز سید افیم را در کشته از برای او چنانکه برکت داد از آنرا بد و مادر او در حق او ارحم کند
 از زخم کند که پس حضرت برخواست و فرمود ایضا چون صاحب آنحضرت را شنید فرج ناک از حاجت و عرض کرد ایستاد من سید مؤمنین
 ناز و قیامت من تو را طلبم تو مرا عفو فرما حضرت فرمود تو مرا حلال کن زیرا که من بزرگان تو را داخل شاد که حضرت را ایستاد من
 فضل کرد و بر کوران بخوبی حضرت فرمود و نادید که ناز از نصف میگیرد و یک نصف را از دست انداخته و نصف دیگر را خود
 میخوردی سبب نوع عمل چه بود و صاحب آنحضرت سبب بود که از سبب وقت اکل نمیکام میگردم از او حیا کردم ایستاد من چون که بر نگاه

و اینست که در این کتاب
 آمده است

در این کتاب
 آمده است

در این کتاب
 آمده است

میکرد و سگ از نو بود و محافظت میکرد و بنا بر این بنا بود و این سگ بود و با هم روزی نورانی بودیم پس از آن که
 و فرمود اگر چنانست نور برضا خدا ازاد کردم و در هر اثری از طبیعت و بخشید صاعض کرد اگر ازاد نمود که من میخواهم خدا
 کم بود و نور اختر فرمود که شخص که هر دو وقتی که تکلم نمود بکلامی سزاوار است برای او که وفانماید با تکلام بفعل خود ایاد و وقتی
 داخل برین باشد تکلم بتو که مراحل کن زیرا که من داخل استانشه شد بکن آن تو پس بصدق مینامم قول خود را و این بنا را با آنچه در
 شبها بود بخشید لکن اینها را اندامی که خوردن میورط است از آنچه خواطر من گواهی دارد تو را خداوند عالم در روز قیامت مبالغه
 کرد انداخته از برای تو در حسن خلق و ادب تو غلام عرض کرد اگر بشناید از این بخشید من سبیل کردم از برای تو و شبعه تو از کتاب نصیر
 العقول فریست که در سوال کرد از مولانا حسین حاجی را انحضرت فرمود سوال نمودن تو از من عظیمست در نزد من و دانستن من آنچه را
 که او احسن است برای تو کبیر است من علم است از رسانید بتواند بیکه تو اهل انبیا و شیعیان بسیار از خدا قلیل است و نیست در ملک
 من نفدی بیکه وفانماید بخیر تو پس اگر بگوئی تمام قل بر آنکه بقیه است بر داشته از من قوت سعی و اهنای که با بدن خود وارد او بسبب آنچه
 از حق تو پس انمر عرض کرد بان رسول الله قول میکنم و شکر گذاری میکنم و عذر تو را قبول میکنم پس انحضرت و کمال خود را طلب نمود و
 محتاج نداشت خود را کشید فرمود حاضر نما از آنچه از سید صد فراد هم زیاد ماند است انوکل پنجاه هزار دهم آورد و فرمود چکره با
 اثر غیر عرض کرد در نزد منست فرمود حاضر نما از این انحضرت مجموع انرا را با ندم عطا فرمود و فرمود بسیار کبر که اینها را با نو بردارد
 پس انهم در وقت حال حاضر نمود پس انحضرت در اینحال خود را بکراهی انداخته حال داد پس غلام انحضرت عرض کرد بخدا سوگند که نمائند است
 نزد ما بیکه در حق حضرت فرمود امید دارم از ختم بسبب این عمل بسیار از کتاب بغیة الطالبین از فضایل خوارزمی و اینکه است که وقتی
 حسن علی بن شتر رفتند در شب مرا که که نزد ایشان رسید و شب انشا ما ماند انشا خدا متکا که در چو وضع راه را با انحضرت نمود
 و انحضرت فرمود من میرودم بر خود بعد میگردم همان روز در وقت نوبت من با چو انوقت در رسید بجهت انحضرت شغل بگردد
 مراجعت فرمود بدینه انشا بدینه امد انشا بعد کرد تو از اهل بدینه پس انشا بعد امد انشا رسید که انکه که انجا اما احسن است
 و عرض کرد منم انکسی که فلان شب نزد من ماند و اسر که نمونیکه در زمان وقت نزد تو ام و علا ما چند ذکر نمود که انحضرت دانست انحضرت
 بزرگوارش اما احسن بوده است پس انحضرت فرمود تو فلا کیستی عرض کرد من خلا فلان شخص فرمود چند عدل گو سفند اری عرض کرد سفند
 پس انهم شخصی را فرستادند تا با غلام او را از غیب نمود تا انکه فرزند ان بعد انکو سفند ما را پس انجا انبند ازاد نمود و انکو سفند
 با و بخشید بخیر انخدمی که برادر بزرگوارش کرده بود و فرمود که انکسی که انشب نزد تو بود براد من بود و جز انحضرت خدا من نبودم و از
 کتاب بغیة الطالبین در وقت حضرت امام حسن بسبب آنچه بنفر رفتند در انشا بر انشته و گرسنه شد پس گذار انشا انجمه
 افتا که در آن روز پیر بود پس فرمود تا از انشا سبب چیر داری گفت بلی پس از شرف و دامد بدیدند که نلدان زن مکرین بن لغری پس
 از آن گفت این کو سفند را بدیدند از شرف بنجو دید پس انشا براد و سفیدند و از شیر انشا سفید و بجد نمودند یا از خودی چیر داری این
 عرض کرد نلدان مکران بزرگوار یکی از انما از انما بکند تا بجهت شما از اینم پس انهم بزرگوار بزرگوار بزرگوار و انشا انجمه
 و بعد خوابی اوله کردند تا اینکه هوسر شد بعد فرمودند انهم پیر ما از طايفه فریسم چو نمرا انجمه هم بسلا انبیا نزد ما بانو
 احسانانم بعد شرف بردند بعد از انما شوهر انما را پر سید که کجا است بن ما از انهم حکایت نقل نمود و انهم غیظ نمود و سر انما
 شکست گفت بزرگوار میکنی از برای انما انکسی که دانه که چه اشخاصند و میگویند که از فریشتد پس ما انبیا نکشید تا اینکه طما
 سنخنا انشا از اهل انما طینه چو وارد شد شد حضرت امام حسن انشا از اید سنخنا و فرمود بان زنی با ما را انبیا عرض کرد نه پس
 انبیا حکایت بر ما نقل کرد از آنکه پند و مادرم نقل تو با نوا انحضرت فرمود بلی یا ملا طما نمود از وقتی که با من بود عرض کرد پس انحضرت
 فرمود که از کو سفند صد هزار کو سفند بجهت از حق بداند هر اثری نیز ان عطا فرمود و بخشید گفت که ان زنی انبیا حسین پیر چو نبر انحضرت
 رسید انبیا بسوا فرمود از عطا یا برادرش پیر انبیا کو سفند هر اثری با و داد و در بعضی از کتب معتبره روایت که در شهر موصل
 طیب بود و او هیت مدخد معوی بسبب در ما خلافت اما احسن انطیب گفت اما از ما بزرگ معوی است در روایت در هیت انطیب
 و از جمله شیعیان و حاکم است علم السلام بود و گفت اما از ما احسن علی روایت در این با انطیب گفت که انقا بزرگ پلید ملک او
 فاسق و عاقر ظالم و عاقل است پلیدش معوی و جد ابو سفینا نیز از اهل علم و سفینا انما از ما احسن علی است که بیجمع سفینا
 موضوع است که بر سنخنا او انکه ما اوقف محتاجا و بنمایا و بوزنان و بزرگان معوی با انصفا موضوع نیست طیب انسخن قول انما از ان
 گفت من قول بر در پیش را بگویم انکسی که کرد این باب صافی باشد من نیز شاعر و خواهم شد در هیت انطیب بن بویه بود و یکسری
 بعد از چند روز از انبیا شد بر خود از انطیب است که فلانم فرادم علاج فرما انطیب گفت ما در نور انما کرامت با نفع انما انیم گفتن است
 از کجا اورطیب گفت پس چوین علی بر و از او طلبنا و ما کما طیب ان بود که گروهی در خلق در حقی که لا ادر اما ما من پیر پلید کرد اما احسن است

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب

موجود است تا به موم در خانه امام حسین آمد و حوالی او در و قول حکیم را نقل کرد بچندت آنحضرت و فرمود تا اینک سب از طویله بیرون
 انداختند و کشیدند جگرش را به پیم دادند آن پیم جگر است از طویله آورد طویله گفت ای چه رنگ بود پیم گفت فلان رنگ که تو گفتی
 طویله گفت از رنگ است بنام فلان رنگ میباشد نویت بگر بچندت آنحضرت و پیم بچندت آنحضرت و عرض کرد که طویله بگوید این رنگ است
 جگرش خوب نیست فلان رنگ میباشد نویت بگر حضرت فرمود است دیگر را من بر بندد جگرش را به پیم داد و پیم از آن طویله آورد با طویله گفت که
 این نوع است جگرش خوب نیست فلان رنگ میباشد نویت بگر بچندت آنحضرت و پیم بچندت آنحضرت آمد تا آنکه هیچ نویت تمام شد و فرمود
 حضرت ای طویله آنچه از طفل میکشید جگر از اطفال میکشید چون طویله حسن خلق و کم رجم آنحضرت را مشاهده کرد برخواست بد خانه حضرت امام
 حسین آمد و از آنجا آنحضرت سوال کرد که ما را طویله آنچه را بد ما را طویله بر بند طویله نگاه کرد پیم است بر بند در انوضع
 مشاهده نمود بر سینه اسبها سر بردند گفتند را بخاطر کفیل بدی که مادر او را بگفته طویله معالجه کنند بر طویله بد خانه آنحضرت
 تا آنکه آنحضرت بر بند طویله خوست و با پیم آنحضرت را بوسه میداد و عذای خودی مینمود و از شعیبا خالص آنحضرت شد آنحضرت فرمود
 سبب این اعتقاد توجه بود احوال پیم و امتحان خود را بر عرض آنحضرت رسانید حضرت فرمود بیا بگو چه دیگر بنامم که زیاد بر این باشد
 پس حضرت دستها برداشت و عرض کرد خدا با محبه رضا تو در دستها توانی اسبها کشند و تو قادری که اسبها از بند کرد اگر خاندان
 مانند تو قدر و قدر هست بحق جدی مصطفی و پیم علی مرتضی مادرم تا طویله که اسبها از بند کرد آن هنوز طویله را تا آنکه
 بود که هر پنج اسب زنده شد و در خوشبختی از صورتی که حضرت صانع فرمود تا آنکه سخن در میان حضرت امام حسین و محمد الحنفیه بچند آن
 حضرت نوشتن این مرد من بدین و تو علی است با آنچه زنده بایکد بگردانم و مادر تو طویله دختر سوخت است که اگر روزی بر از طلا
 باشد ملک مادر من باشد همانیه مقابله نمیشود بود مادر تو چون نوشته من خودت بر من با ما ارضای کنی بدی که تو سر او از نری خط
 از من و التماس علیک و رحمت الله بر کانه پس آنحضرت در پیم زدند نیز در پیم الحنفیه و بعد از آنکه کرد در میان ایشان سخن که نشاء کرد
 شود واقع نشاء از کما مینا فانا ابلیح غیر بدی که گفت که حضرت علی بنیت پنج سینه پناح کرد نشاء هر ارمیکشید با او شیخ
 مفید از طریق مخالفان این کرده است که امام حسن امام حسین در راجع بیاد مینشاند هر که ایشان از امید خود را بر روی خاکند پیاده
 بشد پس بر بعضی از مردم که از آمدن گفتند سبحان ابی قاص که بر باد شوار است بیار قدری زمینیمشود شد که سواشوم و این
 بر کوار پیاده میند پس سعد بن ابی معاذ عرض کرد و از ایشان ناماس کرد که سواشود حضرت فرمود که مانند کرده ایم که بیار و سوا
 نمیشوم و لیکن از راه دور میریم که مردم دشواری باشد از کتاب کائنات از عبدالله حجج هر شب است که حضرت صادق فرمودند
 که حضرت علی بن ابی طالب در یکجا نشیمن بر بند تا مکه معظمه که در اثناء راه آمدن آنحضرت و دم کرد بعضی از موافقان حضرت که سواشود
 تا اینکه مردم فرستید حضرت فرمود چون بمنزل بر سیم شیان بر تو میاید با او در وقت است از آنجا او را که در وقت مکن عرض کرد
 پس و آمد فلان تو با پیش و طایفه نیست که احد در آن باشد که بفر شد این در آنحضرت فرمود بپس و نور و پیم خیر خواهد شد
 چون فرار بکلیزه از پیم دیدیم که میاید سید اشاد حضرت فرمود اینها سنیاست که گفتن بر آنرا و در وقت بکیم من رقیم از او و فری که فری و من آنرا
 دادم غلامی است که این را بر او بگویم که گفتن از بر اینجین علی بن گفت بر این را بر او بگویم آنحضرت سید عرض کرد تا رسول الله
 من و مقام پول نمیشود هم از بر او و من و لکن از ختم بخواهید بفرزندان کور سوئی که امر کند که در دار شما اهلیت بدی منی که منی که
 از خود و در حالت زشت آنحضرت فرمود بر و پیم خود که ختم بفرزند کور سوکره فرمود است پس از آنجا از زمانه مراجعت کرد و دعا
 خیر بچندت آنحضرت کرد ببنو کلد شد پس آنحضرت باها خود را با نر و غنای از ماک خود برخواست تا اینکه نورم زایش از کما مینا فانا
 که رقی در زمانه مینا حضرت امام حسین و ولید بن عصبه که حا که مدینه تو منزه شد در خصوص حضرت عماره ولید از سر شری
 داشت بر کرد نشاء بچندت آنحضرت بچندت آنحضرت که فرمود بپیم که بر جا که چینی خرابه بگند لید گفت بچندت آنحضرت که انجری از نری که
 غضب نمودن نواز بر این لکن تو جسد در زبلر حلی که من کردم نیست با و در نرعه ما او است حضرت فرمود نرعه از برای تو نیست
 او لید از جابر خواست و از کتاب منتخب روید که رسول خدا ص با اخیان و بصیحا شخصی مینشاند که نظر حضرت رسول بر حضرت
 اما حسین اما که با اطفال با میگرد در سوختا پیش آمد که او را بگرد آنحضرت با این طرف و آن طرف میگردید و سوختا از معالجه
 مراد میت و با او مضاحکه میکرد تا اینکه او را گرفت پس از یکدانشست مراد او گرفت و از دست دیگر فری او را و در آنجا مبادی
 بر همانجا آنحضرت گذاشت بوسید بعد از حسین منس و من انصمیم خلد و من در کیم که حسین را در دست حسین دستها من
 است و ایضا از منتخب روید که حسن حسین بود که میاید بچندت آنحضرت در سوختا و آنحضرت در زمانه مستعوب بودند پس بچندت آنحضرت
 اگر کیم ایشان را نمی بگر حضرت روید اشارت مینمود دعویها بعبه و گذار بدایشان از انجالی خود چو از نماز فارغ میشد ایشان را
 بر میگفت و مینمود که در دست او را باند و متاشنه باشد ایشان از کتاب منتخب از امیر روانیکر که گفت روزی رفت

جگرش خوب نیست

جگرش خوب نیست

محمد بن ابی حمزه

عبدالله بن محمد بن ابی حمزه

باشد که محبوب نبوده باشد نزد رسول خدا از من در بر دارم با اینکه بروی من پس در خبر پیغمبر باشد غیر از من و غیر آن برادر من گفتند
که من میدانم ملعون پس ملعون غیر از این و بدش کرد که در آنکه رسول خدا بود بخدا سوگند که در میان ما بر ما و جالبی که یکی در میان مشرف
دو باب عربی و مترجم است از آنکه اسامی از خود نوشته اند شمرن باشد بخدا و سوگند از خود نوشت و علامت خط قول من در این است که
اگر غضب کند از او در و سها نوسان از میگویم بخدا سوگند که بر از مجلس خود برخواست تا اینکه غضب نمود و در او و شرف افساد و از آنجا
بروید و میگرداند که روز عزم محضر امام حسین گفت سبب چیست که اولاد ما بیشترند از اولاد شما حضرت فرمودت الطیر اکثرها قرآن و اقامه
مقالة ترور یعنی مرغها ضعیفند و در لدا نهایی است و مرغیکه از او باز شکار کنند متولدیشو کرد و در میان این دو بر عاصم گفت سبب
که شارهها ما در و سفید بشو از سار بهما حضرت فرمود که زانسانها ما شاد بود که بد است چون یکی از شما از یکی کند بایشان ایستاده
نکنند بوسیدند و او بود و او با او نافر میکنند و از این سبب شارب سفید میشو و عزم عاصم گفت سبب چیست که در سها شامه
از ریشها حضرت فرمودت اللطیف خیر مباحه باین ریه و اللطیف خیر لا نکد یعنی بلد پاکتر است و مینا کجا آن با در روز کاران و بلد
جیست بر زمینها بد از انگاه مگر شی قلمی پس معجز عاصم گفت بحق من بر تو که ساکن شوی بلد منی که او بر علم بیطال است پس حضرت
این عاده العقب عدنا لها و کانت التعل لها حاضرة یعنی اگر عزم معاد نمود ما نیز معاد نمائیم و حاضر است ان تعلیمه که بر سر او زینم
فکلمة العقب و استسقت لیس لها دنیا و الاخرة یعنی تحقیق که دانست عزم بقدر بقدر است که نیت برای او دنیا و آخرت از منجبت
به سکه مرگ است و معنی با عزم الخطاب حج نمود چون با طبع رسیدم دیدم که امری که بنده ما آمد از عرشوا که در من از من خود نیز از
بصدح و حرانیم بعد از احرام بر خودم حج عاده و او بر داشتم و بران کردم و در دم پس چه چیز است که من عزم که در جری
نظر نیت نیتش اینهاست فرجی بخشد بخوش بعضی از اصحابی که تا که امیر المؤمنین آمد از من عزم امام حسن و امام حسین پس عزم که
امر به اینست این طایفه در و از او سواست که خور و پس امر به برخواست از حضرت مسئله اسواله حضرت فرمودت انما از این پس
نود نواست یعنی حسین عزم که از شما را حواله میکند بر دیگر مردم گفتند و نیکان نیست فرزند سو خدا اسوال کن مسئله خود
از او پس امر به عرض کرد با رسول الله من از ما خود بر سر طهم بقصد حج و امر ایستم تا آخر قصه ذکر نمود پس حضرت فرمودت یا سر درای
کردی فرمود بعد سخنهای که شکسته شترها سوگن و برینها را شترها آنچه متولد شد از انترها ماده انها را هک بیل الله الحرام
قرارد پس عزم کرد یا حسین التوق بر این یعنی شترها ما ذکا هست که سقط کنند و در حضرت امام حسین فرمودت یا عمر ان
البیض بمن یعنی ای عمر سخنها که هست که فاسد شوند عزم کرد راست گفتی و خوب بود پس حضرت امیر المؤمنین برخواست و حضرت
امام حسین را بر سینه خود کجیا و فرمودت یوم یوم یوم یوم بعضی من بعضی قال الله سبحانه و از کتاب صیاف از عبد الملك بن عمر حکم و عزم
ایشان گفتند و منکار نمود در حضرت انرا و انکف اورا و فرج مینامیم بعد از آنکه معویه نوشت هم و او که عامل او بود
در حجاز که خواست کاری نماید ام کاشور حضرت عبد الله بن جعفر را از برای برادر بر مردان بن عبد الله بن جعفر را که حضرت عرض کرد عبد الله فرمود
لخیا این سخن با من نیست بلکه اخیا او در دستید ما حسین است که خاتو او است چون این سخن را حضرت رسید فرمودت ایست ایست امام حسین
و عزم کرد خداوند توفیق از برای این سخن کسی که در صفا و است انال محمد چون مردم جمع شد در مسجد سو خدا مر و آمد نشست نزد حضرت
و با او بودند عظمای قوم و گفت امیر المؤمنین معویه بر سر کرد است بخبر استگار نمود این خبر و با اینکه قرار در هم مهر او باشد که بد او خواهد
گفته باشد با صلح و میانیها شرمونی امیر صفادین و بدانکه اشخاصی از شما که غبطه بر بند برین بیشتر از اشخاصی که غبطه بر بند بر شما
عج است که چگونه که طلب می کنند از برید اما آنکه برید کفوی است که میگوید کفوی نیست از روی بد طلبان میکند پس جوانی
بگوای ابو عبد الله پس حضرت گفت خداوند را که اخیا نمود ما را از این خبر خود و راضی گردانید ما را از این خبر خود و بر کردید ما را بر
خود تا اینکه در کلام خور با اینکه فرمودت امیر و کلا گفته و شنیدم اما قول تو مهر از من بچکم بد او است هر قدر بد که خواهد بخواند
گر اگر اراده مهر تا هم از شتر سو خدا در در خبرها و در گفتگو بیاوریم تا هم که چها صدمه شاد در هم بود باشد اما قول تو باقتضا
دین بد شریمان بود است که درین ما را از ان ما میداند اما صلح میان ما طایفه ما فوج هستیم که دشمنی نمودیم با شما از بر و صفا
خدا مصلحان میکنیم با شما از بر اینها خودم قسم که خوشی نبی عاجز است از اینکه مصلح کرد پس چگونه خوشی میبوی مینا انبشو
و اما قول تو عجیب است از برای برید که چگونه شخص طلب می نماید از او طلب می نمود کسی که بهر ساز برید از برید از حد و بد اما
قول عجیب تو که برید که خواست از یکی که کفوی نیست برای او پس کسی که گفت او بود است پیش از این امر نیز گفت او است اما قول تو
که طلب باران مینا از او و او این از بر او سو خدا است نه از او اما قول تو در غبطه اشخاصی که غبطه بر بند با او اهل جهاد با اهل
بعد فرمودت شاهان باشید شما ها که من فرج کردم ام کاشور حضرت عبد الله بن جعفر را بر سر عزم او قاسم بن محمد بن جعفر بن عبد الله بن جعفر
در هم و تحسید ما و بر عزم خود که در مدد دارم یا فرمودت عزم خود را که در عفت که در هر شاهان است بر این مصلحت است و اینهاست

فصل هشتم

منشأ انما انسان خواهد بود انشا الله پس نكته در غير شريف گفتن اينست كه بود كه كرد بدايي مني هاشم ابا داريد شما مگر خداوند بخشنده
 فرموده خواهد بود انخواستن كاري نمودن اما حوس خنر عثما ترا و كار بگردد پس از كجاست موضع كولا دن ابروان بعد حضرت زهير عثما ترا
 گرفت و انكار متجرب در نيكه زن فاحشه مشهوره بود در مدینه و همتا داشت كه موطن بود در معانم داری حضرت اما حوس بن و در بگردد
 مردان جنگ در نما او تفرقه داری بنهوند مرثيه ميخوانند كه به فيكر نكته اهرميتا امر نمود كه طعنا را ي سن سزبه مهيا نمايند فاحشه
 بجهت اخذ ان داخل خانه همتا شد بديكر انرا خاموش شد اما پس از فاحشه عطا طويله بران انرا ميدانيد كه و دست او از دست
 و اشك از ديد همتا چنانچه چون انرا و شنيدن قبيله از ان برداشتن مراجعت نمود چون و ظهور در رسيد ان زمان تا انساب او و از فاحشه
 عاتق قويله بود ساغبي بخوابت مرگها و زياديد كه قيامت پاشد است در با حتم او در انچه همتا انرا نميگفتند بسوا انرا و ميگويد
 نموده است بر تو و ما را ان نمود است كه بنديانم تو او در فاحشه طلب غاثر ميگفتند كسي بفرما او نميگردد طلب نياز دهند كند
 كسي و در انساني همتا تر ميگويد بنده سوگند چون بر گنا حتم سيديد مر بر اكه املا ميگردد بر زبانه حتم كه خلوها يعنى كذا ريد
 ديد بانيه كه عرض كرد نموده بسوا الله چه سبب كند انرا و انرا انحضرت فرمود انرا فاحشه ارد شد انرا شد قولى كه عذار بر پانمود بود
 انرا طعنا انشا خاموش شد و انرا انرا روشن نمود پس انرا بانيه گفتند انرا اميلست انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 عرض كردم بالتحقيق كيسى حتم منتك است بر من بسبب قال انا الحسين على بنى فرمودم حسين على بنى من انرا حتم كند
 بسوا مجلس تفرقه انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 نمود زديت انرا از فضل قبيلى كه ميگردد در ذكر حتم انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 كذا حتم انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 دست كند و اقربا ما بوس شد و من مدهوش بودم در عالم بهوشى بديكر حتم انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 انحضرت امير المؤمنين سوال نمودم بجا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 از انحضرت واقعه كبريا بگو هيمن كه سوال از واقعه كبريا كردم حضرت طه مبارك در نيكه رجوا و بقا سعي فرمودم حتم انرا انرا
 هر اشك كه از چشم انشا بر مياري بر ميآيد خدا هفتاد مرتبه مواكف انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 خود را بر كردم انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 نمودم مرد در هر طايفه بعد از طايفه و انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 و در منتجان كعبه انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 الابد مصيبت است اينست انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 حجره الوسيه كعبه كعبه است انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 و از نكته ميشود انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 المرسلان است بديكى كه او كشته ميشود از و علايه بخور و شام عدا و وصيت خدا در حق او محافظت نموده و انرا انرا
 از انها ريب يافته است پاره نوا و است و از انج ميگردد زهن كبريا هم با انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 بر انحضرت كروهي انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 بقه با انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 چو انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 حضرت را انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 انحضرت انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 از هم خواهند پاشيد در باها بجز و ش خواهند اما انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 او را خواهند گرفت هر انيه خدا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 از انچه من در باب حتم ميگويم بديكى كه حتم و انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا
 و اخلاق انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا

منشأ انما انسان خواهد بود انشا الله پس نكته در غير شريف گفتن اينست كه بود كه كرد بدايي مني هاشم ابا داريد شما مگر خداوند بخشنده

انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا انرا

و چون کلاه بر سر نهاد

انقدر اختلاف و تکالیف بر این دنیا بجز رسیدن است حقیق فرمود ای آدم چون ایشانرا اختلاف فکر ندادهای ایشان مختلف کرد بدو
 زود باشد که ایشانرا فیض از درو زمین ظاهر نشانند مانند شایسته که در باطن او در وایشانرا خواهند گشتن از نجات مصیبت
 و این حقیق نمود بجز آنکه حضرت آدم قتلگاه حضرت امام حسین را و موضوعی را که آنحضرت را در آن موضوع شهید کنند چنانچه او بر او در
 او را احاطه نمودند پس چون آدم ملاحظه نمود بدید که همه ایشانرا در میانها شدند پس گفت خداوند انعام خود را از ایشان بکش
 بخانی فرزند پیغمبر نزد کوار تو را شهید کردند بر او باد بجز بر صلوة و سلام و در کتاب بجا صدق از ایشان بوجهی روانی کرد
 که شنید از کعبه اخبار که می گفت در کتاب با نوشته شده است که سرگ از اولاد محمد رسول خدا کشند خواهد و عرف و اباحتها
 او خشک نخواهد شد که داخل محبت خواهد شد معافه مینماید با حقو العین پس حضرت امام حسین گذشت گفتیم انرا دانست که
 پس حضرت امام حسین گذشت گفتیم ان شخص گفتی و در کامل الزیارة مسند از علی بن ابی طالب رواست که حضرت امام رضا
 فرمودند که جلد در زمان جلد رسول خدا در خانه ما و می گرفت با سرم مانوس بود و چون طعنا میزدند بر او از میگرد و فرود میاید
 در پیش روی ایشان و ایشانرا طعنا میزدند و چون حسین علی را شهید کردند انجمن او از بی آدم رم کرد و اذا بادانی بر سر زدند و در
 خرابها و کوهها و صحراها می گرفت و گفت بدایتی بوداید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید من این نیشم از شما بر نفس خود و در
 دیگر پس انجمن او در صحراها از آنده و جز بر آنحضرت روزه میباشند اب دانند پیغمبر و چون شب بشو ناله و نوحه حسین میکنند فاصبح
 کتاب کامل الزیارة از او در بی روانی کرده است که من در خانه حضرت امام جعفر صادق بودم که ابطلیبی چون شام شد بدید که اسنک از
 دیدم ما با کس روان شد بعد از آن فرمود ایدار در خانه کشند فاق حسین را پس نیست عبدی که با شام ایدار او انحضرت را انجمن او در وقت نماز
 بر ناله او مگر آنکه میگوید حقیق در زمان عمل او صلوات بر او است انجمن مینماید از نامر سینه او هزار مد کلاه بلند میکردند از او فرار
 و چه میباشند مثل کسی که عذر بریندا در خدا از او کرد باشد محسوس کرد اند حقیق در روز قیامت با دست ناهار و قیامت بر او ان
 نکند از کتاب بشارت رویت که در مؤخر او در با جمعی از اصحاب خود براهی عبور فرمودند بدید که طفلان از جنگ در انراه بنامت خودی با
 پس آنحضرت نزد طفلی از اطفال نشست و شروع نمود در میاد و بدید او بوسید با طفل را لطف نمودند بعد او را در دام خود
 خود نشاند بسیار او را بوسید سبب از آنحضرت بر سید فرمود روزی من این طفل را ملا حظه نمودم که با حسین باز میگرد
 و بدید که خاک فلکها او را بر سینه او بر رو چشمها خود مینماید پس من او را در دست میدارم باغبیا اینک او دست دارد فرزند من حسین
 و تحقیق خبر یاد بر اجرش که این طفل از باور ان او خواهد بود در صحرا بگریه و در منحن ان شایعند ان الله روانی کرده است در کلاه
 که حضرت امام جعفر صادق در کوفه بود من بخدمت آنحضرت رفتم و بدید طبقی از طب انحضرت گذاشته اند حضرت از ان طب انجمن او پس
 فرمود من ای بشارت نزدیک با و از ان خرابها با من بخور من گفتم کوار کرد اند خدا انرا از بر انبیا و مرقد انو کرد اند فرمود چرا انجمن او
 گفتم من در هم عطشی میباشد بیچین بیکه انرا مشاهده نمودم از راهی که میآمد و اندل مراد او را دست و خون اهل انجا او را دست
 پس حضرت فرمود بخور من بر تو که خبر ده مرا که چه چیز دیده پس گفتم انمولایم بدید عظام بر که زین را من در دست او میگرد
 استغنا میکردند او را سو او اهدا از مردمان بفریاد او رسیدند حضرت فرمود چرا با او انظلم را میگرد گفتیم شنید از مردم می گفتند که
 این زین است و در انجا بر او زین پای و بغیر بد سببیکه در انجا بر ان گفت لعن الله الظالمین یا قاطعة الزهر انی لعنتک
 استخاضی را که بر تو ظلم کرد ندای قاطعه زهر ان شخص که ملازم سلطان است انرا شنید بان سبب ان او ان نوع قمار نمود بشما میگوید این
 حضرت از من اینک انرا شنید انک طبع است کسید بخور کرد بدید شروع بگریه نمود و انقدر گریه کرد که مندی در پیش ما گشت از ان بد
 ان تر شد فرمود تا قصر کردی بر من انحضرت را ایشانرا بر خیز با من ما بروم نمیکند سهله تا دعا کنیم و از خدا مسئلت نمایم که خلاصت کند
 این زن پس بعضی از اصحاب خود فرمود بر و بدید بد خانه سلطان او از انجا حرکت مکن تا اینکه خبر صحیحی بر اینم بر او و اگر کلاه را تضعیف
 اید نیز من بیاد هر کجا که باشم بشارت میگوید پس من در جلد آنحضرت روانی شدیم بجایت مسجد صلوات بر او و مسجد شد هر یک در
 نماز کردیم از بر انصا خدا بعد آنحضرت دستها خود را بدعا برداشت و انبها ان خود بسو خداوند عالم ثناء بعد از سجده رفت و ساعتی
 سجده بود بعد سر از سجده برداشت و گفت الحمد لله بخیر انی بشارت انون رهاش از دست انظالم ماد انبها انونم که انم بدیکه حضرت صادق
 فرمود بودند بد خانه سلطان ما رسید حضرت فرمود با و چه خبر ایدی عرض کرد که رها کردید ان زن از دست ظالم حضرت فرمود چو
 خلاص شد عرض کرد من در خانه سلطان ایستاد بودم که حاجی بر من آمد انرا ابطلیبی سلطان با تو گفت چه کلا از تو صار شد
 انرا گفت پای من سببیکه در انجا بر ان لعنت کند ظلم کند انها تو را ای قاطعه زهر ان پس من کردند انجمن او را که می شنید
 پس سلطان او دیدم با و داد و گفت بکبر انبها را و سلطان از اجلا لکن انضیعت قبول نکرد و مراجعت نمود منم از خود پس حضرت صادق
 فرمود انم انضیعت انرا که بگردانم را او حال انکه انجمن خود سو کند که حاجی بود با انما بعد انجمن از جیب خود مینماید بر او

نصیحه

که در آن هفت اشرف بود و غیر آن نبود و این فرمودای بسیار بر او منزلتضعیفه در سلام مرا با و بر شاو این اشرفیها را با و بدو بشا
گفت من رفتم بمنزل تضعیفه و سالک آنحضرت بود سائید تضعیفه گفت نورانی بود که میگوید که مولا من حضرت امام جعفر صادق
بنام سلا رسانید گفت بلو ضم بخدا که دفعه بسجده در آمد ساعتی در سجده بود و بعد سر از سجده برداشت و فرمود مولا من از برای سلام
و سائید گفته بلو با سجده شکر رفت تا سه نوبت بعد با و گفتم ای بختی چرا که سید من از برای تو فرستاد است در پیش از تو را بهشت بر
این اشرفیها را گرفت و شاکر یک شکر گذاری آنحضرت عمل آورد و گفت ای بخت از آنحضرت شوالی که او ختم بخواند که از هر نفسی این
در گذرد و مرا ببخشد بشا میگوید این مرا جفت دم بخت آنحضرت رسید و آنچه گذشته بود بخت آنجناح صکر در پیش حضرت شروع نمود
بگرم کردن و فرمود خدا بپندارد از این بخت سعید مردیست که رسوخدا آورد در نماشغو بود در میان گروهی از اصحاب و حضرت اما
حسین طفل صغیر بود در نزد یکی آنحضرت نشسته بود چون رسوخدا ایستاد بر آنحضرت برینجا نشست پیش آنحضرت سوایستد با بخت را
حرکت میداد میگفت حل حل و اینکارا هیست که عز در آنک شرم میگوید پس حضرت رسوخدا در ذکر سجده او چون میخواست که سر را بخت
بر دارد دستها را خوراد از میگرد و آنحضرت را بر روی مدار بر میداشت پیش خود بر پهلو خود مینشاند چون یاد کرد سجده
با آنحضرت اما حسین متذکر مینمود بر پشت آنحضرت سوایستد میگفت حل حل و بی نشسته با این نحو در نما سید در نما اینک رسوخدا از
نما فارغ شد و مردی بود در اینجا ایستاده بود و نظر مینمود بر نما آنحضرت با جدش میکرد پس رسوخدا گفت یا بخت شما افضل از خود
و نماز نمیکند که ما چنین نماز نمیکیم حضرت فرمود اگر شما ایمان بخدا و رسوخدا او را در نمودید مرا ایند رحم میگردید ظاهر اینست
پس هر که چه بسا خوبست طریقه توجیه بسا نکو است خلق تو بعد از دست آنحضرت مسالما شد چون از خطبه نمودی بگویی که اخلاق او را با ما
عقل و قلب او را در منتهی از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت رسوخدا را که خطبه مینمود بر منبر که تا آنحضرت اما حسین از نزد مادرش
آمد آنجنا طفل صغیر بود و در آنجا راه رفت نه با بر دامن جامه خود که بر روی در آنجا نهاد که رسوخدا اینکار را ملاحظه نمود و بگرم
در آمد از منبر و در آمد آنجنا بر اینسوخدا چشما و از گرمی او را است که یاد فرمود خدا مقاله نماید با شیطان بدستی که در آنست
بعین عمل آنجا است قسم با کسی که جامه در بدنه فلش او است چون ایستاد در نما بر روی در آنجا آنگو یاد من از نما گذشت بر آنکه آنحضرت
رحم القلوب بر ربع البکاء و چنانچه خدا فرمود است کان بالمو منبر بجماد و در منتهی از اب السجادات روایت کرده است که در آنحضرت رسوخدا
از خانه عایشه بیرون آمد چون در آنجا فاطمه زهرا رسید صد آبر حسین داشت فرمود که ای فاطمه مکن که حسین که هر کس مکر میگوید که
او دل مرا بدد میارد بعد آنحضرت اما حسین بر داشت و اشک از دیدن آنجا میبارد که میگردد و بسید او را و بسینه خود چسباند مؤلف
گوید پس چگونه خواهد بود حال حضرت رسوخدا اگر بر بلند او در روی یکجا با گرم که بخت اغشته باشد از نشستی جلوس که باشد باشد
شهر بسینه او نشسته باشد اراده نموده باشد که سر او را از قفا جدا نماید هر چند طلب فرماید کسی نمیرد او نمیرد طلب نماید
می کند کسی او را پناه نمی دهد تا الله و انا الیه اجبوا و اینک در آنست طریق مخالفان که در آنحضرت رسوخدا بر منبر صد آبر
حسین حسین را شنید پس بنا بانه از منبر بر آمد رفت ایضا از ساکت کرد ایند بر کشت و فرمود که از صد آبر میاراید آفتاب که بلعقل او من
بر طغش و ایند از طرف ایشان را شنید که رسوخدا بر منبر بود که حسین بمسجد را آمد پس هر چه کار نک بود شیدا بود و در آنجا ماند
و بر میخواستند چو تپ حضرت برایش افتاد از منبر بر آمد ایضا از در گرفت و او در پیش خود نشاند فرمود که در زندان ما جگر ما ایند
رگز نه براه میرند از نفس بر تفسد از خدایم و دیگر رسوخدا فرمود در سبب اجابت است بر گرفت و داخل مسجد کرد و فرمود
که تا گاه بلخنی از نور رسید که مکل بود و نور بر انداخت و ملکی بود که جمع مینمودند حل و حلال را و در آنجا بعلت آنکه در زندان
من پس بسیدی بود که اعظم از آن ندیده بودم و یکی از آنست که فرم و شکافتم دید که چو تپ بر من را میارند که شرف چشم او اما بعد
مکس بود پس گفته تو ما کیستی دید بگرم در آمد گفت من از فرزند مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
پس و من آمد یک رطوبی که نرم تر از کرم و شیر تر از عسل بود پس بگرمی داشته خودم با رهنم در آن پس از رطوبت صد است بطفه
در پیش من چون بر زمین فرود آمد با خدیجه نزد یکی کردم پس حاطه شد بفاطمه پس فاطمه حورا استه است چون در آنجا نشست مینمود
بوی از آن دختر فاطمه مینمود کتاب عوالمر و اینک در آنست کوفات حضرت اما حسین نزد یکشد زهر برایش نمود و در آنجا کشید حضرت
اما حسین گفت چرا زک نویسی ما بل کردی است پس حضرت کردی فرمود بختی که مصلحت است جلد من بر من تو بعدت بگردی آنحضرت در
او در دنیا که بینند اند بزگوار و از اینجا شوالی و ندا از احدیست فرمود خیر را در جگه که چو در شب مصلح اخلاقیست شد و کند شایسته
اهل انما دید در قصر لجا که در مقابل یکدیگر بودند بر یکصفتی از زین جلد بگرم بود و دیگری از بانوت مصلح پس از جبرئیل شوالی که این
دو قصر از یکت عرض کرد یکی از حلسن دیگری و حسین گفته ای بختی چرا برینک نیست پس جبرئیل ساکت شد جوابی نگفت پس گفته
چرا جوابی نگفتی گفت از تو جیا میگویم گفته از تو سوال میکنم بختی خدا که خبر داده مرا گفت اما شرف قصر حسین از جبهه ایست که او بسید زهر شایسته

در آنجا که حسین از منبر بر آمد ایضا از در گرفت و او در پیش خود نشاند فرمود که در زندان ما جگر ما ایند
رگز نه براه میرند از نفس بر تفسد از خدایم و دیگر رسوخدا فرمود در سبب اجابت است بر گرفت و داخل مسجد کرد و فرمود
که تا گاه بلخنی از نور رسید که مکل بود و نور بر انداخت و ملکی بود که جمع مینمودند حل و حلال را و در آنجا بعلت آنکه در زندان
من پس بسیدی بود که اعظم از آن ندیده بودم و یکی از آنست که فرم و شکافتم دید که چو تپ بر من را میارند که شرف چشم او اما بعد
مکس بود پس گفته تو ما کیستی دید بگرم در آمد گفت من از فرزند مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
پس و من آمد یک رطوبی که نرم تر از کرم و شیر تر از عسل بود پس بگرمی داشته خودم با رهنم در آن پس از رطوبت صد است بطفه
در پیش من چون بر زمین فرود آمد با خدیجه نزد یکی کردم پس حاطه شد بفاطمه پس فاطمه حورا استه است چون در آنجا نشست مینمود
بوی از آن دختر فاطمه مینمود کتاب عوالمر و اینک در آنست کوفات حضرت اما حسین نزد یکشد زهر برایش نمود و در آنجا کشید حضرت
اما حسین گفت چرا زک نویسی ما بل کردی است پس حضرت کردی فرمود بختی که مصلحت است جلد من بر من تو بعدت بگردی آنحضرت در
او در دنیا که بینند اند بزگوار و از اینجا شوالی و ندا از احدیست فرمود خیر را در جگه که چو در شب مصلح اخلاقیست شد و کند شایسته
اهل انما دید در قصر لجا که در مقابل یکدیگر بودند بر یکصفتی از زین جلد بگرم بود و دیگری از بانوت مصلح پس از جبرئیل شوالی که این
دو قصر از یکت عرض کرد یکی از حلسن دیگری و حسین گفته ای بختی چرا برینک نیست پس جبرئیل ساکت شد جوابی نگفت پس گفته
چرا جوابی نگفتی گفت از تو جیا میگویم گفته از تو سوال میکنم بختی خدا که خبر داده مرا گفت اما شرف قصر حسین از جبهه ایست که او بسید زهر شایسته

میشود و در وقت موت نیک او سبزه خواهد شد اما سرخی قصر حسن بسبب اینست که او را قبل میبارند روی اشخ خواهد شد بخون
پس در هنگام هر برادر که برینند خرد شود صد که به از حاضران بلند شد و سید نعمه الله در کتاب هر الربع نقل کرده که یافیم
در حضرت سید کویک نزدی که بر او بودند از الحفاریها از بر زمین که نوشته شد بود بر اسنک از نیک همانست
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آلی الله افضل الحسن علی ابیطالب کتبه له علیه ارض حبیبنا و سیدنا الذی ظلموا
ای شکیبایی بیاویز یعنی در وقتی که حسین علی ابیطالب کتبه شد نوشته شد از خون یکبار زمین که زود است که خواهند دانست که
اشخاصی که ظلم نمودند که از کشتن ایشان بجا خواهد بود و شیخ بها الذی در کثکول خود نقل کرده است از پدرش حسین علی الصمد حاد
که یافته شد در مسجد کوفه نیک انکشت عقین که نوشته شده بود انار از من السماء نزلت به یوم نزیح والد السبطن یعنی مردی
که از اسمان نازل نمودند در روز یک نزیح مینمودند فاطمه ابیجهر علی ابیطالب لکن المصطفی من اللجیب سیاضا صغیرا ما نخر الحسن و من
صغیرا یوم از نقره خاخو کرد رنگ مرا و ز فاکر در احفوم حسن و از منقلب شمشیر از ابن عباس مریدت که من ز در سوخت
یوم و حسین در امن است حضرت نشسته بود و فرزندش ابرهیم بر او خجسته نشسته بود و یک دفعه حسین را مینویسند یک دفعه
ابرهیم را که ناگه بر شیل نازل شد بوحی از جانب پروردگار عالم چون از وحی فارغ شد فرمود جبرئیل از جانب پروردگار من نبر من
و گفت ای محمد خدا تو بر نوسل امیرت و مینویسند ما بدیستیم من که ایند فرزند ابرای تو جمع نمایم پس یکی از ایشان را اختیار کن پس آنحضرت
پس آنحضرت نظر نمود بر ابرهیم و گویند نظر نمود بر حسین و گویند و فرمود ماد را بر ابرهیم کفایت است و اگر بر حسین کفایت است و غیر از من کسی بخرد
و ماد را حسین فاطمه است پدرش علی است بر عم من و گوشت خون مرا است اگر حسین بخرد دختر من بخرد و بر عم من بخرد و طیب و خوش
بخرد میگرد بر او من اختیار کردم سر خود مرا بر حن این ابیجهر شیل قبض شود بر ابرهیم و را افتاد اختیار کردم بعد از آن حضرت ابرهیم خلیف
چون حضرت سوخت امام حسین میدید که بیاید او را بسینه چنبره و میسید او را و شایای او را میباید مینویسند و کلامی شود که فلان
از بر او فرزند ابرهیم او در الحاق صدق فریاد که شخصی عبد الله عمر شواله نمود از خویش یعنی کشتن ز حال ابرام پرسید مردم بجا گفتند
از اهل عراق گفت نظر نمایند که سوال میکنند از من از خویش که حال آنکه کشتن فرزند سوختار او شنیدند از رسول خدا که مینویسند
و حسین در یحانه من شیل در دنیا و آخر و این از خدای تعالی است که در پیشگاه سوختار که دستش علی را گرفته بود و مینویسند که ایگر
مردمان اینت حسین علی بن شیل و اقم با کسیکه جام من در تیل را و است که حسین در پیشگاه دوستا او در پیشگاه و نیک
دوستا او در پیشگاه در کامل زیارة از لبه در رو اینگر است که گفت دید سوختار که مینویسند حسین علی را و مینویسند که در دست
حسین و در زیر ایشان از آنحضرت صا خلاص نمیکرد هر از آنش و او را هر چند نگاه او بعد از آن با بان بوده باشد مگر اینکه نگاه
بوه باشد که او را از امان بریزد و در کتاب قدس اسناد مسند از حسن و شکره و فی حضرت اما حسین را بنزد سوختار بردند پس آنحضرت
او را در آنوقت نشاند پس آنحضرت بول نمود در دامن آنحضرت پس شخصی خواست که او را بردارد و آنحضرت فرمود لا ترز مونی یعنی بول طفل مرا قطع میکند
بعد از آنکه طلبند بران بول بخت و در کتاب مایه و از ام الفضل زوجه عتبار و این کرده است که در وقت حضرت اما حسین را بنزد سوختار بردم
دام آنحضرت نشاند پس آنحضرت بول کرد و قطر از بول او بر حیا آنحضرت چکید پس بعضی از بندگان آنحضرت خودم را بنیختن بگردانید
در سوره مؤمها ایام الفضل فهدا ثوبه یوسل و فلا رجعت یعنی ارم باش ای ام الفضل ایام من ششم می شود و تو بداد و در طفل من پس آنحضرت
و گذاشتم در دامن آنحضرت و بر خوسم که این بول را در جواب دادم دید که حضرت سوختار سوختار کرد با رسول الله سبک تر نویسند و مویز
فرود آمد خبر داد مر که امت من بقبل میبارند این فرزند مرا و شیخ طوسی و اینگر است که حضرت اما حسین در میان مردم در بعضی مکتوبی
رسوختار او را بسجده در و در پیشگاه خود باز داشت و نگه از آنحضرت مایه که موافقت در وقت حضرت از برای او بار بار
تا آنکه هفت نهم تکبیر گفت و در سینه هفتم اما حسین در کشت و با سینه تکبیر اول نماز شنید از من است و بر او مینویسند
بدرافع گفت که در وقتی که حضرت اما حسین طفل بود من با او باز میگردم بیا کلو که کودا چند میکنند کلو له سنک دای اندازند اگر
بگوید لواقت شد غالب است و لا مغلوبا اگر من بر او غالب میشدی گفتم بر ابدش خود بردار مینویسند یا سوختار مینویسند که برداشته است
از او سوختار پس من در میباید جوهر من غالب میشد میفکرم من بفرمانمیدارم چنانچه تو مرا بر نداشتی مینویسند و یا راضی نیستی که بوی
بدنم را که برداشته است از او سوختار پس من او را بدش میگردم و در وقت از عبد الغر بر رو اینگر است که جماعتی آمدند بجد حضرت
اما حسین و عرض کردند که خبره ما را بفضائل شما فرموده شایطان می آورد بدو بر جل انما او من دور شوید تا بعضی از شما اشاره نماید
پس اگر طاعت او در خیر میدهم شما را پس آنحضرت در شدند و آنحضرت با بعضی از ایشان سخن گفت که والد و مقبره گوید بدید متعجب بود و جواب
احد را می گفت پس آنحضرت مر جعت نمودند از عیو العزیز مسند از حضرت ساق از جدش از پدرش علیهم السلام رو اینگر است
و فی اهل کوفه فصل امیر المؤمنین آمدند از کربلا ان شکایت کردند گفتند بر ما طلب باران آنحضرت با ما حسین فرمود بر خیز و طلب باران

فصل

تا پس بخوابد و خواست حمد و ثنای الهی را بجای آورد و درود بر حضرت رسول فرستاد و دعائی در نهان فصاحت بلاغت از او فرمود
 و طلبه را از زیر ابرو دیدم نمود و هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان فرود ریخت و اعراب از بعضی از نوحی کوفه آمدند که فرمودند
 خانه ها و قه ها و دایه که این را نهام میزند بعضی بعضی از امتحان را بخواستند و او ایستاد و گفت و قوی در شهر مدینه از آنجا است
 بدو تشکی بنیاد شد پس ظاهره زهره حسن بن ابی جعفر منوچهر خلدی او را در عرض کرد ای پسر من و فرزند من حسن حسن صغیر
 و متعلقی تشکی نیستی ندانم اینحضرت اما حسن طلبید از بان خود را در دهان او گذاشت و اینجاست از آنکه میکند تا سیرت بعد از آنکه از امام
 حسین را طلبید از بان خود را در دهان او گذاشت و اینجاست از آنکه میکند چنانکه بزرگوار سیرت شد تا ایشان را برود و انوی از آنجاست
 و شروع نمود بوسیدن ایشان بکافه اما حسن را میبوسید و بعد بکر اما حسین را و بعد بکر اما حسین را و بعد بکر اما حسین را و بعد
 دیگر بعد میکند از بان خود را در دهان ایشان اینحضرت با ایشان در مجلس و سر کرد بود که جبرئیل فرود آمد بجهت آنجا بنیت جلیل و گفت
 یا محمد پروردگار تو را سلام رساندم میفرماید که اینفرزند تو حسن بن فرشته خواهد شد در حال آنکه مظلوم است و اینفرزند تو حسین بن شهید
 خواهد شد در حال آنکه تشنه است حضرت فرمود ای پسر من جبرئیل که خواهد کرد اینعجل را ایشان جبرئیل عرض کرد که و می از نبی آید که کما
 میگذارد که از امت تو میباشند قبل میازند فرزندک صغیر صغیر تو را و ندیده بود از وطن خود و میکند حضرت فرمود ای پسر من که در پیش
 امتی که اینعجل را بدیده می کند گفت نه بخدا سوگند بلکه مبتلا می کردی تا قطع فرزند ایشان را بکسی که بقول او در او را ایشان را برود
 خوبی ایشان از اولاد بداد در نهان ایشان را از برای ایشان در آخرت عذاب در ناک و طعنا ایشان از خود حقیقت است از ایشان
 صلوات است و در حقیقت رغبت الهی معذرت کند گفته میشود از برای حضرت که ای پسر من که میگوید ای پسر من که گفت جبرئیل گفت یا محمد
 بدستی که خدا کار کرد ما این نفس خود نزد خدا کشد ظالمان و فرمود است قطع را از القوم الذین ظلموا و انما یلقون العذاب لیس
 حضرت را بپوشه نظر میکرد با ما حسن و اما حسین و اشک از دیدن آنها میبارش جازنی بود و میفرمود خدا لعنتی فانیل شمارا و لعنتی
 کند بر کسی که حق شمارا غصب نمود است از اولین و آخر و از رضا الدجک از صلح میت بر پیشی که من و عیال من بر می نهد خبا و الهیه
 که او زنی بود که روی او از کثرت سجود محزون گردید بود عیال که گفت ای پسر من که بر او در کف کلام بر او در کف صلح
 چنانکه گفت بخدا سوگند پس بر او در کف ای پسر بر او در کف ای پسر بر او در کف ای پسر بر او در کف ای پسر بر او در کف ای پسر
 چنانکه گفت من بزیارت اینحضرت میفرمم تا اینکه در میبار و چشم من مری هم رسید که آن آمدن من چند روزی بزیارت اینحضرت زخم لب
 اینحضرت از احوال من جویا شد گفتند علمت در میبار و چشم او پیدا شده است پس با صفا خود فرمود بر خیز بیا برویم بزیارت اینحضرت با صفا
 بمنزل من در قبا و درند من در هر لحظه با صفا خود فرمود پس حضرت فرمود ای پسر من که بر او در کف کلام بر او در کف کلام بر او در کف کلام
 اینمضی که در روز من هم رسیده است ما غنما است را پس مقعه از سر برداشتم پس اینحضرت را که امثال خود را بر او نوضیع نهاد پس فرمود ای
 خدا خدا را شکر کن که حقیقت امر من از تو برداشتن پس من بجا رفتم و شکر حقیقت را بجا آوردم پس حضرت فرمود بر او در کف کلام بر او در کف کلام
 نظر کن پس از سجده برداشتم چون نظر کردم بهیچ اثری از انکسار ندا ندید پس حمد خدا را بجا آوردم و از کتب حرامی از جا برداشتم که امام
 زین العابدین فرمود که اعراب بنده اما که حضرت اما حسین امضا کند چو بسی از فضل او را شنیدند و چون ندیدند که من رسید است تمام
 و داخل شد چون بخت اینحضرت رسید حضرت فرمود که ای اعراب ای حاجت نمیکند که نیز اما خود میآید و حال آنکه توحیدی پس فرمود عیال
 عرب رفتی که داخل میشود است منای کینه پس اعراب گفت حاجت خود رسید ای حاجت تو را دانستم پس از مجلس رفت و غسل کرد و بخت تقصیر
 آمدن مساکه میخواست بر سید آن کتابها از آن عیال بر پیشی که هند ما معویه از عیال شوال کرد که خواهد دیدام از حضرت رسول
 سوائما از عیال فرمود بیا ای پسر بگو بخدا که حق خود را بیان نماید هند گفت دیدم که ما افا که از بالا ایسر من طلوع نمود و از آنجا
 دیگر بر آمد و ما سبیا از فرج من بر آمد پس جمله کرد انسان را میبار افا که کوچک که بر نزل آمد بود از افا که اول او فرود آمد
 فروردنا و انما بگو هر افا سبیا شد بعد یک سنارها که ظاهر شد از آسمان و سبایهای عیال ظاهر شدند در زمان جمیع افا
 زمین را گرفتند چو حضرت اینخو را شنیدند از دیده میبارش چو ایستاد فرمود اینست که بر او در کف کلام بر او در کف کلام بر او در کف کلام
 و خبر شد سوارا بر دای چو انما معویه بر زلف حضرت فرمود خداوند لعنت کن او را و لعنت کن نسل او را پس از اینحضرت شد از
 تعبیر خوب فرمود اما افا بیکه ظالع شد بر او علی ایضا البته و انما سبیا که از فرج او بر آمد معویه است که منقوش است بخت نبان
 این منکر است خدا را و انما سبیا که از ما سبیا بر نزلد از افا بگو چنگ جمله کرد و فرود بر زمین معویه است که شهید خواهد کرد
 فرزند من حسین را پس در آن افا بخواد گرفت و افاق مار یک و اشد و انما سبیا که احاطه کرد بوند بر من قبل قید انداز منتهی باین
 خود بر پیشی که هند ملعون گفت در خواب دیدم افا که هر دینار از بنو خورشید که است و از آن افا ما می متولد شد که هر دینار روشن
 کرد و از ماد و سبیا متولد شد که شرف و سبیا در روشن کرد بعد ظاهر شد از افا یکی مانند سبیا و از آن افا ما سبیا متولد شد

این
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

فصلت

و حسن بر یکی بر اینها با ایستاد حسن بر دیگری و حقیقتش خود را با ایشان زینت دهد چنانچه زینت کو سوار منور از زینت میدهد و از
 کشف الغم از کتب مخالفان مریدان که الحاصل صواب الله علیه تطیفه داشتند چون مجرب شایسته امرا برای او میگذردند و بر روی آن می نشست و بر آن
 قطیفه غیر از جبرئیل کسی نمینشست و چون با آنها میرفت انقطیفه را میبچیدند چون پرواز میکرد از بالهای او پرها بریزه میرفتند بر حضرت
 رسول و آنها را جمع میکردند و تعویذ امام حسن و امام حسین و اهل میگرد و این شهر سوخته جابر و دیگران است که گفتند روزی بخدا حضرت
 رسالت پدید آمدیم که حسن و حسین علیهما السلام را بر پشت خود سوار کردیم و سوار کردیم که نیکو شربت شربت شادمانی سوارانید شما و دیگران
 بفرست از شما و در کشف الغم از جابر روایت کرده است که بخدا من حضرت رسول در پیشگاه دیدم که بچهار دست پا راه میرد و حسن و حسین علیهما
 بر پشت خود سوار کرده است و میفرماید بخدا شربت شادمانی سوارانید شما و دیگران از شما از عمر الخطاب روایت کرده است که دیدم حسن و
 حسین را بر دوش پیغمبر سوار دیدم من گفتم خوب استی است از اینها پس رسول خدا فرمودند که سوارانید شما سوارانید شما سوارانید
 فصل هفتم این است که در حدیث مندرج در کتاب اسرار از ائمه است که خواست نمودن حضرت من سیرت حسن و حسین نکند و سیرت حسن و حسین نکند
 خدا دیکری که خواهی شنید و اگر جرات نمودم در بر او قدم از او بردم از او رکنت من خبر نداده بودم و لکن بعد از آنکه مطلع شد بر حدیث این
 شهر شوی کشف الغم منافقین شایع است من شد بر او از ذیل حدیث که ذکر خواهم نمود و آن حدیث اینست که در بعضی از کتب مسطور است که تقاضا
 روایت کرده اند که در بعضی از ائمه است که در حدیث خود آمدند عرض نمودند یا خدا این روز عید است و اطفال عرب لباس نو دارند و ما بچه
 نوامه ایم و عید منوایم از جفا شما بمنحوایم عکس لباس نوری در اوقات نزد حضرت لباس نوری نبود که لباسی از شما باشد پس این شخص
 من فکر کردید جبرئیل در آنجا نازل شد و در خطه سفید از بنده در آنحضرت لباس نوری شد فرمود ایستد جوانان اهل عتبات یا ایستد
 که خطاط قلند بدو در آنجا عید جا به سجده شما روخته پس جبرئیل که انجامها استقبال عرض کردند جامها اطفال عرب برنگزاست و ما
 جامها رنگین بنحوایم حضرت بفرمودند تا که جبرئیل نازل شد گفت تا پشت را بر منی حاضر نمود پس جبرئیل اب صبر است و پیغمبر
 دستها را بر ما دید تا اینکه جمله اما محسن سیرت شما که خواست کرد با او و جمله اما محسن مانند با قوت سیرت شما که خواست نمود
 با او ایستاد و سیرت را در خود رفتند پیغمبر لباس نوری شد و آن حدیث ذیل اینست که صحیح کتاب ذکر فرموده است یا اینعبادت
 و بر او ای که شهرت نامدارد که اما حسن اما حسین عرض کردند که ایچند بزرگوار اطفال عرب ناقها دارند که بر انصوا میسوزند و ما نافر
 نداریم نافر میخواستیم حضرت فرمود در آنجا آن حدیث بیاید من نافر شما میسوزد پس یک را گرفت بر سر شراست خود نشانید و دیگر بر او
 چپ پس گفتند یا خدا نانهای طفا مهاد دارد که ایستاد دست میبکشد که نافر ما نافر مار سو خدای یکی از کتب و گاه خود را بدست
 حسن داد و یکی را بدست امام حسین داد و فرمود اینها نافر شما باشد عرض کردند یا خدا شترها اطفال عرب عفت میکنند حضرت
 بسیار اما محسن کرد و کف العفو العفور و نمود با محسن و فرمود العفو العفور جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد اگر یاد دیگر
 چنین کنی انش حتم خاموش میشود و چون در باطن سوره الشمس نافر الله اطلاق شد است را اما چنانکه در او آخر کتاب رندتند که ذکر
 خواهم نمود پس در نوع حرکات از فخر کایان بجهت شرافت ایشان عیب ندارد ستم بعد ملاحظه اینکه مولا اما محسن اما محسن
 در مجازالعلوم منفر با بدای انزال با فر وهو امام الحق و هو العابد الامام بالصدق و هو ابن الحسن بضعة مني لفلان ابن علی او محسن
 علیها و هو الله رکب عرش رسول الله يوم القيامة قال الرسول لانا انا جحد عفت و هو صواب الابد قال رسولنا صلی الله علیه
 عفت لرضایه و هما الشهد الامامنا الفاضلان العادلان انما سید الامم من الجن والناس والملك و هو اما الحق بالصدق من صبر
 واسطة نبیة و بین سؤالیات فاذا اکتف من نسبه انما هو قلته الا و هو حق و صدق من الله و در سؤالیه و ما اختعه من نوادی علی اعراض
 قال و این حدیث شریف دلالت بر اینست که امام حسین در روز عید سوار شد بر گردن رسول خدا و عرض نمود ایچند من عفت بکوان
 حضرت بجهت رضا او فرمود عفت عفت که صورت است از تفسیر تعلیم از محمد باقر و روایت کرده است که حضرت رسول صریح عرض شد پس
 جبرئیل طغی از انکور و انار هشت از برای آنحضرت آورد و چون حضرت رسول خواست که از آن اول کند در دست آنحضرت بستیم گفت پس حضرت را خبر
 و اما حضرت علی را داخل شد و از انبوه سوار نمودند در دست ایشان نیز بستیم گفت پس مرید از اصحاب داخل شد و داشت که بخورد در دست
 بستیم گفت پس جبرئیل گفت این صفا است که نمود از آن مکر پیغمبر با فرزند پیغمبر از بعضی از کتب معتبره از ابن عباس روایت کرده است که در دست
 رسول خدا نشسته بودم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه اما حسن و امام حسین علیهما السلام در دست خود بودند تا که جبرئیل نازل شد و بستیم
 تحت برای آنحضرت آورد پس حضرت از او بود یعنی بسطه را در دست حضرت از او بود و حضرت رسول در دست حضرت رسول از امام حسن پس حضرت از او
 بود و حضرت رسول در دست آنحضرت از امام حسین داد پس حضرت امام حسین از او بود و حضرت رسول در دست آنحضرت از امام حسین فاطمه از او بود و حضرت
 فاطمه از او بود و حضرت امیر المؤمنین داد چون حضرت امیر المؤمنین خواست که از آن حضرت رسول که از دستش نماند و بدین شد نور از آن
 مساطع کردید تا آنکه اول سید و وسط بر آن نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این حدیث است که حقیقتش بسو محمد مصطفی و علی رضی

در بیان فضیلت حضرت

و جلاله و شرفه و کرامت

و فاطمه زهرا و حسن و حسین فرزند گرامی رسول خدا و امامان است و بر او ایستادند و در روز قیامت او را شرفی و بزرگی است که
 هر که بنزد عبد الله برود و در عین آنکه مسئله از ایشان پرسید چون می دانستند هر یک بدیگری جوابی می دادند که گفت ای شما که بر مسئله
 خبر شده است از شما منبر هم و هر یک بدیگری جوابی می دادند و در این میان کاری و ایستادند گفتند که می خواهی که با مسئله را
 مانند من بین اما حسن و اما حسین علمه الله از ایشان پرسید که ای شما که ایستادند چون بخت ایشانست مسئله خود را عرض کرد
 بخوای شایسته خطا کرد یا عبد الله و عمر و شکر خدا را کرد که قضایای یکی از آنها ایستادند که حتم در خدا و کوشش و در فعل کردند از بر حسن
 حسین ایضا و در آنکه در آنکه اما حسن و اما حسین بر زمین نیک شدند که وضو می کشیدند و می ایستادند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند
 تسلیم کنند که با اهل کتبی که وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند
 می نامد پس گفتند ای شیخ تو در میان ما خاک ماست و بین که کلام یک وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند
 وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند و وضو می کشیدند
 بر دست شما و اینها را اینگونه است که در مجلسی که حضرت اما حسن حاضر بود اما حسین از آنرا تعظیم می نمودند و می گفتند ایستادند از آنرا
 روایت کرده است و وقتی بخت رسول خدا رسید سلا و بعد بخت حضرت فاطمه رسید فرمود من ایستادند از آن طفل من حسن و حسین که می کشیدند
 در دستها ایشان را بگردیدند حضرت رسالت بر سلا می کشیدند من دست ایشان را گرفتم و ایشان را برداشتم و بخت حضرت رسول فرمود وجهه می کشیدند شما را
 حین عرض کردند طعمای منو هم بر رسول خدا پس حضرت سرش را فرمود اللهم اطعمها اطعمها ایضا از آنجا نظر کردم دیدم که همه دست
 نهادند که سفید تر است از برف شیرین است از عسل نرم تر است از مسکه پس آنحضرت بانگش را نهادند از آنجا که همه حضرت اما حسن را در دستهای
 حسین و من می کشیدند و با نظر می کشیدم پس حضرت رسول فرمود شاید تو نیز می خواهی عرض کرد ای فرمود ایستادند از آنجا که همه حضرت اما حسن را
 اینکه از آنجا فرمودند و اینگونه است که در مجلسی که حضرت اما حسن حاضر بود اما حسین از آنرا تعظیم می نمودند و می گفتند ایستادند از آنجا
 چنین بود که تا اول فریاد پس فرموده ام را بیاور عرض کرد بجا می فرمودند فاطمه خردی تا اینکه نظر کردم بسو حسن و حسین و گریه می کشیدند
 یا بدین و آنرا اینگونه دارد خانه فاطمه شد پس فرمود فاطمه که چنانچه فرزندت را در دستت می کشیدم و در دستت می کشیدم و در دستت می کشیدم
 در طلب ایشان رفتند تا آنرا ملاقات نمودند و در دست فرمود ایاد فرزند را در دستت می کشیدم و در دستت می کشیدم و در دستت می کشیدم
 پس حضرت پیغمبر رو انداختند با بنجار رسید ایشان را بینه خود چسبیدند و ایشان از گریه می کشیدند و آنحضرت اشک چشم ایشان را پاک می کرد پس فرمود
 عرض کرد در آنحضرت که ایشان را بردارم حضرت رسول فرمود ای ابودردا بگذار اگر اشک چشم ایشان بر زمین ریختن با می ماند گوی منی بر آنست ناری
 قیامت بعد آنحضرت اندر بزرگوار برداشته و ایشان از گریه می کشیدند که جبرئیل بازشد گفت السلام علیک یا حمزه در آنحضرت جل جلاله بر نوسان
 میرساند و می فرماید که چرا چیزی عرض می کنی حضرت فرمود آنچه جبرئیل که به من آورد و بجز آن نیست بلکه می گویم بسبب خطا بدینا جبرئیل گفت حتم
 ای شاه بگرداند تو را که کوه احد را حلال کنم و هیچ کس در آن فک نوردد من حضرت رسول گفت فرج جبرئیل عرض کرد چرا حضرت فرمود بسبب اینکه حتم
 دنیا را بدست ندارد و اگر دست می داشت کل از آنجا که جبرئیل عرض کرد و ای جبرئیل ما انکاسه چه بر آنکه ناحیه خانه بر آنرا بگردان
 شده است پس حضرت رسول انکاسه جوهر طلبید و چون انکاسه آورد اشکند بدید که در میان آنرا بد کوشش بسببای جبرئیل عرض کرد بسبب
 و اطعمانما فرزندت را طلبید خود را پس همه ایشان از آن اطعمانما و فرمودند تا اینکه سبب شد و هیچ از آن که نشد پس بدید من طرفه جوهر که بر کوه
 انعطاف باشد از اینطرف که از آنطرف حضرت رسول فرمود موقم با کسی که مرا فرستاد یعنی که اگر ما کشتید گلخانه این طرفه فقر امانت من است
 بدید که در ایندانه نازنیامان در جمل آنکه اینها من کاب کوب حسین و اگر فقه بود و ایشان را سوامید کرد و جایشان از دست می کشیدند
 البته در باب او گفت تو استی با وجودی این کار ایشان را می کشد بر این عباس گفت ای حمزه ای ایستادند ایستادند ایستادند ایستادند
 آنچه چیزها که خدا اعمار کرد است بر من که بگرد کار ایشان را و جایشان از دست من و در میان این شهر آشوب از آنجا که فرمود که فرمود
 حضرت رسول که گاهی که در پیش نهانند تا اینکه اما حسن و اما حسین علمه الله در گدایان ایشان را برد و در خود نشاندند بخت رسول خدا رفت
 عرض کرد بار سوخته من بپناه آورد نام بخت و بپاشت بزرگوار پس حضرت رسول انقدر خندید تا اینکه دست خود را بدست خود گرفت بعد فرمود که مال
 مرد بود که نوازاد فرمود از بر این حسن حسین که شفاعت شما را در حق می پذیرد بگو که چه در خواست می کشید پس ایستادند و کوه او را
 انفسهم جازانک تا سغفرو الله و استغفروهم الرسول لوجود الله و با رجوعا بعد از آنکه ظلم کردند بر نفس خود بپایند
 بنویسند و استغفروا خدا را و استغفروا بنویسند و سوار برای ایشان را بپایند خدا را قبول نوبه کنند و در محضر الحاس
 مردی که رفت امیر این زمین در خانه است بودند حضرت اما حسن و امام حسن طفل بودند یکی چنانکه داشت و یکی سه لای یکی نوازاد است
 حضرت نشست بود یکی بر آن توجیه حضرت نشست بود اما حسن گفت ای بزرگوار من می دارم که بر اینانکه یکی گفته باشم و دیگری که در
 شرکتی نشسته است و معاذ که در روزی است در مرتبه توحید که یکاکی است تعلق با اهل ایمان دارد و محل اهل ایمان در مجلس حضرت اما حسن

هر جا که باید بنشیند و در جبهی بر او افتد دید که فیاض قیام نمود و جمعی از فرستگان غلامان شداد بعضی را کسان کسان میبردند هر یک
 از آنجا که حضرت رسالت عرض میکنند که گناه او را بفصل میگویند و حضرت شار میفرماید که او را بدین رخ بر دل پس در آنجا نشیند
 بخدر است حضرت آوردند و گناه و بنا میباشند گناه او را به از جمع عاصیا بود و هیچ از عاصیا و منافی نبود مگر اینکه مرنگا نکردند
 بود حضرت فرمود اگر چه گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 بر این اطلاع نداشتند و بنا بر این آنکه در رخ بر و بچراستند شما او را بدین رخ می توانید برد اینها گفتند یا رسول الله این چه کیفیت است که
 ما را بر این اطلاع نیست فرمود روزی این سخن بصحرا بیا کردی که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 بدین رخ بر و بچراستند شما او را بدین رخ می توانید برد اینها گفتند یا رسول الله این چه کیفیت است که
 ما را بر این اطلاع نیست فرمود روزی این سخن بصحرا بیا کردی که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 و بعد از آن او را بدین رخ بر و بچراستند شما او را بدین رخ می توانید برد اینها گفتند یا رسول الله این چه کیفیت است که
 ما را بر این اطلاع نیست فرمود روزی این سخن بصحرا بیا کردی که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 افتاد و کشته شدند و باقی نماندند پس چگونه او را بدین رخ می توانید برد اینها گفتند یا رسول الله این چه کیفیت است که
 ما را بر این اطلاع نیست فرمود روزی این سخن بصحرا بیا کردی که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 ملک که در آنجا بود و او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 بر این اطلاع نداشتند و بنا بر این آنکه در رخ بر و بچراستند شما او را بدین رخ می توانید برد اینها گفتند یا رسول الله این چه کیفیت است که
 ما را بر این اطلاع نیست فرمود روزی این سخن بصحرا بیا کردی که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 در آنجا آمد است که روزی با من در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 پیش کرد که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 آن اما فرانسویان هم فرستند که موکل است از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 نتواند و شیخ و شیا مشاهده کند که از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 که در آنجا هم به شیا مشاهده کند که از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 آنکه روزی در دنیا رسید و وضعی که در مصیبت حسن علی دامی کرد و ملازمتند مصیبت حضرت منالو شده که به کرد و چند قطره اشک
 از چشم نوردید چکیده که خلد و نادم میخوانیم که از اصاب کردیم زیرا که نزد ما خاطر اصحاب بسیار است ما انفسه را جمع کردیم و در
 صلح شرف بر رویه هم و از برای تو تا آمدن حضرت نمودیم که در آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 و شرف با باران میماند و در آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 خبرش بجز قتی که منی که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 از در آنکه صاحبش از حریت افتاد و بیاضت نکاه شد که حقیم فرمایند که قیمت کردی پس نوح نبی گوید که قیمتش از آنکه او را از حریت کشید
 ماند که قیمت نکاه شد که حقیم میفرمایند که قیمت کردی بر همه گوید بخلد و نادم قیمتش از آنکه او را از حریت کشید و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 خایند و چندی از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 افتاد و حاضر است خود قیمت بیدار خطاب بدست که از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 حضرت اصحابش فرمایند که هر چه نیتش از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 قیمت میبایم پاشاه عالم فرماید که هر چه نیتش از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 کرد او از هر امری بگذرد از آنکه قیمتش از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 رفیق من کرد آن و نسیع مقبش بر شاخص غرض ما بد که از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 او را داخل بنشیند و هم چنین هر که بر غیره و بیکدی و شهید تو که به کرده باشد شفاعت تو را در حق هر قبول کنم و هر را بنویخت و اشک
 چشم هر را باینصفت خریداری تمام و این در آنکتاب مطو است که در بغداد مردی تو فاسق فاجر و عاصی بود و در آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 کرده بود و مال بسیار داشت چون در قتل او رسید صیقل کرد که چون نموت مراد با بد مرا غشاد هید کن کیند مراد بجنف اشرف در کیند
 شاید که از برکت امیر المؤمنین حضرت از گناهان درگذرد و ما با حضرت بچند این گفت و جانجو نسلم کرد خوشا و افرای او بوضیعت عمل
 نمود بعد از غسل نکهن نفس او را در آتش متوجه آتش شد ندهد از حضرت انچه بدیدند که از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 خدا را طایفه فرمود که در اصبیح مرد فاسق در آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 که گناه او از هر امری بگذرد از آنکه قیمتش از آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 دیگر نیا کرد ندهم بیک طرفه خواهد بود و ما را بچند این گفت و جانجو نسلم کرد خوشا و افرای او بوضیعت عمل
 طو کشید که پیدایش بر کشند من فکر بود که در آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند
 که در آنجا که در آنجا حاضر گفتم که گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند و گناه او را به از جمع خلافت است تا او را میباشند